

آيا نجيب راهي شناسيد؟



نويسنده: صديق الله راهي

فرستنده: ثريا بهاء

فهرست مطالب

- مقدمه
 - درباره نویسنده
 - فصل اول : نجیب در جوانی
 - فصل دوم : آغاز فعالیت سیاسی نجیب
 - فصل سوم : ازدواج نجیب با یک بدکاره
 - فصل چهارم : خادونجیب انسان کش
 - فصل پنجم : فجایع دیگر نجیب
-

بخش اول
شخصیت و قیام
وی کیتیک
پسر جوان

نامیں پیوند مقدست کی مقدس تر از آن حقیقت کای تلخ و انجانا پذیری مہمت
کہ گاهی روابط و پیوند نامیدی را بخشیدہ دار و از ہم گسسته مت ازد و چہ لہر کہ این حقایق
در حین لحظات حق من تاریخ کہ مہمتی در حال مرگ و سبباً روزی دہمت و گریبان دہمت
سخن گوید و تا ازین این حقایق زندگی نجیب آتہ بر اہرم ہمت کہ سہ کلان خانوادہ ما بودہ
پدر ما آیت محمد از قوم احمد ذی بکت نا حلیہ نورسہ کا کالیش از دواج کرد فرزند
اول این خانوادہ صالحی خواہم بود از آن جا کہ پدرم شہاد لازم نہ داشت و صرف نزد
شہادہ نمودہ بود و از جانب دیگر بن قبایل پشتون تولد دہتر نقلین شدہ شد پدرم از
تولد دہتر خشمین گردید و در فکر گرفتن شہر دوم بود کہ ناہنگام نجیب دنیا آمد و پدرم
با تولد وی از گرفتن شہر دوم ابا و ورزید و تولد کبک برای پدر و مادر گرامی بود، بعد از کبک
دو طفلی دیگر تولد یافتند کہ در سن طفولیت مردند و سن شش سال بعد از کبک تولد یافتیم
و بعد از من کوئی خواہم و برادرانم احمدزی و روشن متولد گردیدند نامیں ما در ابتدا با
مشکلات اقتصادی دہمت و گریبان بود و آنوقت در مراد خانہ کابل در خانہ پدر کلان مادری ام
سکونت داشتیم. پدرم شہکی بودہ در سن طفولیت پدر و مادر خویش را از دہمت داد و با برادر
و دو خواہرش نزد عم خویش در بکت زندگی میکرد، کا کالیش غمناکست آنها را سہرستی پدرم
نامید پدرم با برادر و خواہرش زندگی بس کشوری را سہری کردند و بعد از آنکہ دو خواہرش
عروسی گردیدند با برادر خوردش در تیمہ بکت بعضی خویش و زندانش کہ در کابل بودند بسیار
کابل گردید کہ بعداً بوسیدہ ہمین خویش و زندان خویش از نورسہ کا کالیش کہ مادرم ہمت
خواستگاری کردہ ازدواج نمود. پدرم چونکہ تازہ از بکت بہ کابل آمدہ بود ہمت امر ہمت
خانوادہ خویش دہمت کار و مشغولیت می گشت. بلاضرہ بعد از اجرای وظیفہ در شرکت قوئل
و ریاست دیوہ دولتی سفری بہ ولایت قطن نمود و با محمد گل مؤمنند کہ رئیس تنظیم آن
ولایت بود آشنائی حاصل کرد کہ این شناخت بہ ذاققت دائمی بدل گردید و محمد گل
مؤمنند پدرم را بخت علاقہ دار در ملی از علاقہ دار ہما ولایت قطن مقرر نمود کہ مدت زمانی
در حدین علاقہ داری اجرا وظیفہ کرد تا اینکہ محمد گل مؤمنند از وظایف خویش سبکدوش
گردید و خانہ نشین شد، پدرم نیز بعد از وی از اجرای وظیفہ خود داری کرد و دوبارہ جانب
کابل رہنما گردید، پدرم در جریان دوستی و آشنائی با محمد گل مؤمنند کم بہت بی شبہایی
علاقہ داشتند ہما در چارچوب معکورہ پشتونیزم و مت میں مربوط بہ پشتونستان
وی در تیمہ لوامہ و تانس در واطش با محمد گل مؤمنند با افرادی بیشترہ شناخت پیدا نمود.
درین وقت پدرم بکار بود وضع و شرایط اقتصاد نامیلی حدان خوب نہ داشتیم، محمد گل
مؤمنند تا تانس نزدیکی کہ با پدرم داشت امید داشت کہ شرایط زندگی پدرم خوب نیست
بہ پدرم مشورہ داد تا عریضہ را عرض تصور در بکت از مؤسسان دولتی بمقام صدارت بشمارد
در آن وقت محمد داؤد بکت صدر اعظم ریضای وظیفہ می نمود. چونکہ محمد گل مؤمنند

میدانست چگونه جلب توجه محمد داود را می توان بعضی آورد بنامه به پدرم مشوره داد تا در این
 عریضه مطالبی را بنگازد که مورد قبول محمد داود قرار گیرد پدرم نیز همین کار را کرد و طی عریضه به
 مقام صدارت عارض گردید در پی گذشت که پدرم از جانب محمد داود خواسته شد و بعد از دید
 و باز دید و برآید عبدالملک عبدالرحیم زی که بحیث وزیر مالیه ایضا وظیفه می کرد معرفی نمود تا در یکی از
 مریوطات وزارت ماکور مقرر گردد ، عبدالملک عبدالرحیم زی و برادر باریت تعلیمات که بعد از آن
 ترانسیلورت مشتمی گردید مقرر نمود و غرض اجرای وظیفه باریت در جهت مدیر تعلیمات فرستاد
 بعد از تیره شدن روابط افغانستان و پاکستان با روی موضوع شتوستان و فاکتر جانین
 در کشور که متقابل بسته شد و پدرم به کابل بازگشت ، حقیقتاً مسیحه پدرم در این دوره بود شخصی
 بنام نیک محمد که زونیز در وکالت التجاری و فغانی در این دریا مورد بود خواستگار خواهرم گردید
 تا با وی ازدواج نماید . پدرم بدون مخالفتی و لکرگز و گذشته اخلاقی موصوف در این امر
 و اصرار زیادش به این وصلت موافقت نمود و حال که دختر سیزده ساله خوشتر را به همسری این
 مرد داد که شرف آغاز نشا قماری های نجیب گردید .

من درین هنگام طفل پنجم شده بودم و در همان سن طفولیت ناخود آگاه از شوهر
 همسیره ام نصرت درستم و از وی خوشتم می آمد با وجودیکه از وی شناخت کافی و لازم نداشتم
 ولی نجیب که بزرگتر و تقریباً در نصف پنجم مکتب بود از همان اول با وی روابط خوبی داشت .
 پدرم بعد از نازده گیری محمد داود از پشت صدارت عظمی از پشت در کابل تبدیل
 شد ولی روابط شخصی اش را با وی حفظ نمود و بسیاری اوقات جهت دید و بازدید بنامه
 محمد داود میرفت . چونکه محمد داود موضوع شتوستان را جدی مطرح کرده بود و لازم
 تحریر خدای خدمتکاران و شرح پوشش که تحت رهبری عبدالغفار خان فعالیت میکردند
 مشتاقی می نمود . پدرم نیز روی علائق شتوستانی خویش ازین موضوعی محمد داود
 رابع میکرد و وی را شناس می نمود . در این ادامه روابط تا عهد شد تا با دیگر هنگام
 ریاست جمهوری محمد داود پدرم کبک و کین التجار و شخص مورد اعتماد وی در پشت در
 مقرر گردد . پدرم در هنگام آشنایش در پشت در با افراد و اشخاص شرفیانش صوبه
 سرحد و تحریر خدای خدمتکاران که بعداً حزب عوامی ملی را بوجود آوردند با من بدین
 کرده بود و با اشخاص نظیر عبدالغفار خان (باچاکان) عبدالغنی خان لیسر بزرگتر عبدالغفار خان
 عدالوی خان لیسر عبدالغفار خان و حزب عوامی ملی ، از باب شناسن خان خلیس اصل
 ختک و غیره از بناکات و شناسن در پشت در و کاهلها می دید و بازدید که با آنها میکرد . این
 شناخت پدرم زمینه را برای فعالیت های نجیب در پشت در فراهم ساخت که بعداً حزب
 دموکراتیک خلق از این شناخت بهره برداری بیشتر کردند .

حقیقتاً مسیحه پدرم در پشت در بود تا با اشتباه ده از خستی زمستانی مکتب
 نامیلی به آنجا میرفتیم و تقریباً هر سال سه ما را در آنجا شیری میبردیم من در آن وقت
 در مکتب ابتدائیه بلام و نجیب مصروف تحصیل در دوره اولی لیسر حبیب بود و ما

وی در دوره ابتدایی از لحاظ تحصیلی شایسته بود و شرفش را نرسد، چندان توجه به گرفتن
 درجه و خوتر نمی کرد و اگر آن مصروف بازها دوران طفولیت با هم جنسی و بچه ها می رفتند
 (توجه می بود در میان آنها حلقه علاقه داشت که فرد مهم باشد خود خواهی وی باعث می
 گردید که اگر آن با آنها در حال شستن و چنگ باشد دوباره در اثر چنگ کردن بمن و شکسته
 بود و بعد از فراغت از دوره ابتدایی بیشتر علاقه میگردید تا در محله خانه کار و مافوق باشد
 و ضمناً همین طور در میان کسری که کوه و مکتب بود خود حلقه شایسته بود که می توانست
 با آنها به گشت و تندر بهر دازد. وی علاقه فراوان به موسیقی و تماشای هنر داشت و کتب
 در خواب تماشای میبرد و مخصوص در قالب شعری فلم به پوشیدن لباسهای خوب توجه
 میکرد که البته به قیمت بدختی ماسین آنرا تهیه می نمود و هم چنان در موارد مذکور نجیب از جانب نیک محمد
 که شوهر همسر ام بود مورد حمایت قرار می گرفت و اگر پول کم می آمد مصارف نجیب را نیک محمد
 می پرداخت و خاطر نیک محمد خود امان بود دارای صفاتی اخلاقی خصوصاً وی
 به عمل کینه بازی و درشتن ارتباط با زن کم بود که به پرداخت نجیب نگاه فردی بود که از این
 اعمال وی آگاهی داشت و خوب می فهمید که نیک محمد در شرایط شهر دارهت با قلعه
 که از صبه رفقای جویش بود به هم امکان شایع ضد اخلاق رفتی می پردازد. چون نیک
 محمد نمی خواست رازش در خانواده افشا گردد نجیب را در آغوش گرفته و در محاسن
 سکوت و خاموشی اش با جیره دخت و شایل خوش گذرانی و مصارف پولی نجیب را آماده می ساخت
 نیک محمد مردی بود شستاده جو و آشوب خور. چنانچه در آن زمان توجه بکثرت مدیر گران
 به نظر او و طبعی نمود تا چاق و تا چاق بری شخص روزمره وکی بود من بخاطر دارم که در حدود شصت
 لک افغانی که در آنوقت پول بسیار زیادی بود خشت کبی برخی را او به طور داده بود
 آنرا بادی یکنفر تا جبر این نمود فروخت که این معامله در زمان احتیاجات دوره دوازدهم شورا
 متعارف بود. نیک محمد با استفاده از پول کم زیادی که از دستش برشود خوری و تا چاق قبری
 بدست آورده بود خود را از حوزه احتیاجاتی مریکه کت لوید من کاندید دوره دوازدهم کرد
 ولی با این تمام قضیه تا چاق و راف او شد و در کتاب مقامات امنیتی دستگیر و زندانی گردید
 نجیب درین جریان یا در مسایلی کرده و برای رهایی نیک محمد به مقامات امنیتی دست بر
 مقامات دیپلماتیک میگردت. نجیب با پرداخت مبلغ چهار لک افغانی از پول تا چاق
 به ترمامو قوماندانی لویه کابل که کل منی خان نام داشت باعث آزادی نیک محمد از زندان
 شد نیک محمد بعد از رهایی تلاش کبی نجیب را جبران کرد و امکانات بیشتر و خوبر
 عیاشی و خوش گذرانی را در اختیار وی گذاشت. نجیب با پول کم منفی شده و تا چاق بری
 نیک محمد شخصی به هندوستان نمود و باز هم با خاطر آشوده در کنار نیک محمد به زندگی
 متعلق ادامه داد.

تا در بین هنگام از خانه ده فنانان به کارته پروان کوهچده بودیم و مانند سابق در
 یک خانه بزرگ که نیک محمد از پول کم برشود خوری آنرا خریداری بودیلمجا به اتفاق هم

زندگی میکردیم این خانه غیر از تعمیر بود و ما شش خود ما شراب میزدیم که از آن بکشت همان خانه
استفاده میشد نجیب اکثر اوقات خودش را در آنجا میگذراند

نجیب در اوج جوانی و غزایز جنسی که بشکل حیوانی و غزواتی آن مبادرت میورزید قرار داشت
و چون حیوان پلید بجان زن و دختر مردمان مستضعف و پسران زیبا میافتاد و با رفقای
که داشت مشترکاً با هم همین آن خود را مورد عمل شنیع لواط قرار میدادند، اکثر اوقات
گروهی از آن منازعه و جنگ بوقوع می میوشت و نجیب با رفقا خود کشته جمعی با طرف مقابل به جنگ
پرداخته یکدیگر را کت و کوب میکردند. نجیب و شایس شکیرت زیبایی اندام را در خانه
پنهان کرده بود و عصرها بعد از انجام شپورت و زنه بردای به گروه هم جنس با زدن خویش می پیوست
و به غنچه رفت و بازه میبردند

نجیب با استفاده از امکانات ماری و پولی ابد در اختیارش بود توأم با یکدیگر با زنها
به دختر با زنی هم میبردند تا جی که میسر و امیر محمد از جمله بچه های بودند که نجیب آنها را مشترکاً
با نیک محمد در شراب خانه وی مورد عمل لواط قرار میدادند. من کافر دارم روزی یکی از
دوستان نجیب که برکت شیا نامیده میشد جوانی را به بهانه مادوسه نفر دیگر به شراب نیک محمد
آورد و مشترکاً بر عزت و شرف وی تجاوز نمودند که این عمل سنگین خدای تعالی نجیب و یارانش
جوان مذکور را تا حدی آزار داد که باعث مرگش گردید. نجیب با رفقایش جاندن (جوانان) این توده های مردم را بهانه
کراهت میآوردند و در آنجا میگردیدند هم چنان با دخترها زیاد عشق بازی داشت از هم و کل غمی گرفته تا مستوره
اصیل و یکسبه کوپستانی و غیره دختران بدکاره معشوقه نجیب بودند

من خوب بخاطر دارم زمانیکه خواهر بزرگم از راه اطمینان نجیب باطل غمی آگاهی یافت
با وی بحث جره و پرخاش پرداخت و می خواست مانع رابطه نجیب با این دختر گردد، ولی نجیب
تا شترهای وی را کشتن کاری کرد که از ناخنده که محبوب شد، درین جریان مادر کلانم خود را
تا از خوابم ذماغ نموده شب را ای وی از زرت و کوب بگریه بشود اما نجیب بدون در نظر گرفتن
بزرگی و شرف پدر وی مانند حیوانی وحشی بجان او افتخیده و او را نیزه نمود ضربی که بی بر جانم قرار
داد. زنیه بایک عالمه و عاظمه هر یکی با غم خوری کرده بود با او را ارجح میگذراند و هر کس
میگرد ولی می هرمتی و گناه عظیم را در مقابل وی مرتب گردید که غیر قابل بخشودن است

نجیب بگروزیه جیش از پول خالی شده بود نزد مادرم آمده و از وی طلب پول
کرد مادرم چونکه پول نداشت جواب رد داد نجیب با وی به لفظو پرداخت و پول
لفظو را ملازمه به منازعه مبدل گردید و مادرم مورد کت و کوب و حشانه نجیب قرار گرفت
سخا طریقه پول مصرف عیاشی و خوش گذرانی و پراخه و همت بود. مادرم تا دیر زمانی توانا را
نجیب از شرش گنده بود بکشت حاضر رنج آورد زندگی خویش بگذراند بود

نجیب با زشت خوئی و خشونت خورده بود و این خصایل را امتیاز و برتری
رنگر خود میدانست وی اقی میگرد و همه اعضای نامیل از او می ترسیدند و از اینکه مادر،
مادر کلان، ماما، خواهران و برادران کوچک را مورد ضرب ای بر تبار قرار میداد است غرور کاذب
و آرامش روانی میکرد

نجیب با این تیب خود هم نعت آور بود و هم ترش آور ، وی تمام فضای نامیل را لبت
 و کوب میگرد چیم کس بجز از پدرم از لبت و لایب وی کی داغ نمانده بود . این کتب کاری
 وی به قدری و خشیا نه بود که اطفال محصوم خانواده ما هکذا سید آواز وی را می شنیدند
 لرزه بر اندام شان می افتید و از ترس بنا هکذا می برای خود هکذا می میگردد لبت و کوب نجیب
 اکثر اطفال نامیل ما را به افراد بیمار روانی تبدیل گردانید تا کسی آنها کج کج خلق زشت
 و خشن با را آمدند در برخورد که اقبال می شان اکثر خود خواهی زشتی جز اولاد نمی ای
 تیب و کتر تر شان شده است جو ریه حمل عمل حکم میزند که نباید بر خورد که خشن نا
 اطفال در سنین بالای کاه هر گردیده و شسته اطفال در همان طفولیت تکوین و شکل می یابد
 سبب دقتی توجیه می خواهد تا از انکام عمل زشت و خشن در مقابل اطفال جلوگیری به عمل آید که
 نجیب می با کانه بودن در نظر داشت مثل کس رومی دروایی به لبت و کوب می بر همانه ما
 اطفال می پرداخت و هکذا را به افرادی روحیه و ترس تبدیل می ساخت

نجیب در دوره ثانوی ملتب درجه خوبی داشت در مضامین شایسته و ریاضیات کرات
 عالی میگرفت و شاکر همتا نصف خویش به شمار میرفت وی از استعداد خوبی برخوردار بود
 ولی متاسفانه در راه سالم و صالح از آن استفاده نکرد همه وقت برای بازی هکذا می
 قضا از آن کار گرفت . نجیب تا پایان لبت جبه در مکتب داخله اش فر ارض دینی
 را برای فریب پدرم انجام می داد . نماز میخواند ، آوره میگرفت و قرآن کریف ختم میکرد
 پدرم که شخصی متدینی بود با این روش نجیب راضی نمیشد میگردد ولی اکثر اولاد ایشان
 به راه کج ر غلط می رفتند خویش هیچ گونه تدبیری برای اصلاح و مسود ایشان نخرج نمیداد
 پدرم هیچ گاه منعت یک شخص مسوول و در پیش نامیل نمیشد و کالیف پدری را انجام
 دهد آنچنان در خواب غفلت فرورفته بود که هرگز نمیدانست در نامیل وی چه میگذرد و لبتش
 مرکب کدام اعمال زشت ، تبیج و خلاف کرامت الهی میشود مطلق الغابی و ترس و خشت
 نجیب قضا خانه را به جنگلی تبدیل نموده بود که میبایست قوی ضعیف را بخورد استبداد و خشتنا ک
 نجیب پدر را نیز از و کالیف پدری شکستش نموده بود زیرا خشت و ترس از نجیب جالی
 برای تبارز پدر نمیداد و پدر نقش خود را کاملاً در خانواده باخته بود و صرف یک وظیفه داشت
 که از هر طریق مشروع و نامشروع بوی برای زندگی خانواده و رفیق بازی و عیش و نوش
 نجیب فراهم کند . در خانواده ما فضای تفاهم ، محبت ، لبت نیت ، عاطفه ، دوستی و احترام
 حقوق همه کس رعایت بر بسته بود و نجیب پیوسته مادر را بر علیه پدر ، پدر را بر علیه مادر خواهی
 بر علیه خواهر و برادر را بر علیه برادر شکر یک میکرد و همه را بجان هم میافکند بعد بهانه ای میگرفت
 و همه را زیر ضرب کس بر میگذاشت و کالیف با آنهم پدرم مسوول همه بد کس می دانست که صیرا از
 طفولیت تا همین موجود به هم مقابل نکرد و لذت اولاد حلقه نامیلی و بعد اجتماع بزرگی
 قربانی روان شایسته بود بزرگش شود

نجیب اکثر با نماز گذاری و عبادت پدر را می فریفت آیا پدر فکر میکرد که تقوی و
 هرگز کاری مفاهیم کاملاً روشن و واضح است و ایشان میبایست نفس خویش را

از اذیتها و نوع نگاه پاک و منزله نهدارد، در ذی، قتل، زنا، بواحی، نوشیدن مشروبات الکولی، بشوه ستانی، سود خوری، تجاوز بر زنان محصوم و سوء استفاده در آیین اسلام گناه عظیم بشمار میرود و خداوند ماعین این اعمال را نمی بخشد و این اعمال ننگین مخیر قوانین اسلامی و مقررات جامعه کفوالی و معنوی ماست و هر جامعه قوانین و اخلاق خاص خویش را دارد، آیا شرکت در بیه بازی و دختر بازی یعنی انجام بواحی و زنا کاری مشربیت دارد؟ نجیب که خود را نماز گزار متقی و فقیه گفته قرآن شریف می دانست آیا می فهمید تمام اعمال را که وی انجام میدهد منافی مقررات و قواعد دین اسلام می باشد؟ بلی خوب می فهمید ولی نفس شیر و شیطانی وی با دلایش غلبه میکرد و او را و امید داشت تا بدینگونه زندگی را پیش ببرد.

نجیب دم از عفت و ننگ و ناموس می زد ولی در میان خانه بر ناموس خدمتکار خانه تعرض و تجاوز میکرد. چنانکه نجیب در کلب حبیب مصروف تکیه بود خواهرم همسر نیک حسد نامیبی را از هموطنان سالنگی بگفت پیش خدمت و نوکر استخدام کرده بود در میان این نامیب زنی که بنام (تبرک) یاد میشد وجود داشت که نجیب همیشه با پرداخت پول ناچیز از چشم وی استفاده می نمود و با او همبستر گردیده زنا می نمود و زمانیکه زن بنیواطفی نامشروع از نجیب در وطن می پروراند نجیب بدون ندای و بدون او را بزور از خانه بیرون افکند و بعد نداشتیم زن بیچاره نسوی تمام شرف و شستی قربانی خود نمائی که نجیب شد این اولین و آخرین نوکر بد سخن خانه نبود و این توده ای که نجیب تاها کشا میداد هدف خود نمائی های نجیب قرار میگرفت.

روزی من از گنار تشاب خانه که نزدیک دروازه خصوصی دهلیز دور دروازه قرار داشت میگذشتم آوازی بلوشم رسید نزدیکتر شدم متوجه گشتم که (عل بانو) مزدور دختر محصومی که در خانه ما کار میکرد با نجیب حرف میزند دختر بیچاره در پای نجیب نامه وزاری شکر داده و پیوسته استندا مینمود که به عفت او تجاوز نکند و چنان التماس میکرد که ممکن فریادهاش تا عرش خدا می رسیده باشد ولی نجیب این موجود شرف باخته که با خفایت نامردی و گناه خورده و این صفات اهریمنی را شرفان در چشم، دل و دماغ او در آشته است به التماس های دختر گوش نداده با درنده خوئی بر عفت وی نیز تجاوز کرد و این دختر قربانی شده نیز نسوی شمر نوشت شوم خود رفت.

زندگی برای نجیب جز تجاوز بر حقوق مستضعفین و بیوایان و حفظ قدرت خویش دیگر مفهومی نداشت و پدرم همه رفتار شیطانی نجیب را با چشم نظاره میکرد. ولی عفت عاقل و باطنی بود تا قدر نوع جرات و موضع گیری در مقابل اعمال بی نجیب فقط عاشق ارائه نظریات اشتونیستی تشنگ نظرانه خویش بود و بس فکر میکرد که تمام جهان و ساین زندگی در چهار کلمه لشتو، لشتون، لکتیا و لشتولستان خلاصه می شود دیگر هیچ نوع شکر و طنی، وجدانی و خانوادگی احتیاجش نمیکرد و عکس العیون در مقابل او بسیار نجیب نشانی نمیداد.

نجیب با اعمال زور و لیت و کثرت فضای را در درون خانواده آورده بود که گسختن نمی توانست
 از وی نزد پدر شکایت کند و اگر اجماعاً صحبت شکایت آمیز از وی صورت میگرفت نجیب از آن
 نجات خود ستوده و مستقیماً در وقت به عمل خلافی جویانه می زد بعد از شیر شدن مدتی بود که
 دیگری را بهانه میگرفت و انتقام میکشید در واقعیت امر در نهاد نجیب چیزی بنام ترجمه یا حفظ
 و شفقت و مهربانی وجود نداشت برای وی خشونت و زور نفیوم داشت که حلال همه چیز زندگی
 حساب میگرفت. بنا بر همین درک، نجیب افرادی را تراغ میکردند تا وی تشنه تریب و ذخیرت
 داشته باشد با آنها بشمار زود و دقیق میگشت و بدعت و کشت و گذارهای بهیوده میکرد
 نجیب تا زمانی که شیاطین زور نیارده بود اصلاً اجل مطالعه و خواندن کتاب نبود، هیچ گونه
 آثار علمی، ادبی، فلسفی، داستان و بیادول را نتواند بود صراحتاً زندگی یک نواخت و لگدی
 را با چندو باش دیگر ادامه میداد اگر عداوت محدودی به موسیقی و شبورت هم داشت روی فردیت
 که در روشی و روانی ریادریک علمی سالم و منطقی از آن نبود فقط غرض بایش و تقاضا بوددی
 خواست از آن برای زورگویی و قبولاندن خویش بر دیگر افراد هم سن و سالش استفاده کند.
 آنقدر تعالیت شیاطینی بود که نجیب از لیت حربه نارنج و شامل تا بولته صب گردید هنوز هم غرق در خیال
 همیشه خود بود که محیط دانشجویی پوهستون مرکز و تابع حوادث شیاطینی گردید، دوره دوازدهم
 خورا (دستی بود) به کار خود آغاز کرد، مطابق قانون استانی جدید کشور باید صدر اعظم رای اتحاد
 خویش را از پارلمان اخذ می نمود و بعد از آن در روشنی خط مشی مصوب و نمایند شده از جانب
 پارلمان به کار و فعالیت می پرداخت. محمد کاظم شایسته با دشمنان دکتور محمد یوسف را
 موظف ساخته بود که به تشییس کابینه بر دازد و تشییس از طریق پارلمان رای اعتماد حاصل کند در
 روز گرفتن رای اعتماد به کابینه دکتور محمد یوسف شه کابین را برای نخستین بار بعد از سال
 در مقامی
 تقاضای دانشجویان بلرزه آورده بود آنها می خواستند
 که جریان رای اعتماد باید علمی باشد و از طریق امواج را در پوهستون گردد و ضمناً بگوید افرادی که می خواهند
 به تالار پارلمان بروند و مستقیماً ناظر جریان رای اعتماد باشند ولی حکومت باین مطالبات مخالفت
 میکرد و نمی خواست که جریان رای اعتماد علناً بخش شود اما گمانید مخاطرات را در پوهستون
 کابل دامن زد و به خیابان های شهر تیراز گردیدند هنگامه بزرگی را برپا نمودند که حکومت و حامیانش
 در پرتو ای رانه در نتیجه اشتداد طولانی کالم گشته بود از پس بردند بعداً روشن شد و تابع
 شوم عقرب که مصارف با صریان اخذ رای اعتماد حکومت دکتور محمد یوسف بوقوع پیوست به
 اثر فعالیت های حزب دموکراتیک خلق تحت رهبری نور محمد تریکی و بیرون کار عمل صورت گرفته بود برای
 اینکه ایشان می خواستند با استفاده از موارد قانونی شایسته جدید موجودیت خود را اعلام بدارند
 و به فعالیت شیاطینی بپردازند با وقوع این حوادث فضا و حالت طوری پیش آمد که دکتور محمد
 یوسف نتوانست عمده صدارت را بدوش بگیرد بخاطر اینکه در جریان تقاضای اعتماد سه نفر شده شد
 و این عمل صدمه می رخص داد که تقاضایندگان صرفاً نزل را بایشی محمد یوسف در حال پیش روی
 بودند و شفا میدادند که: «مانعی خواهم داد از یوسف صدر اعظم شود» با بروز چنین بزرگ حالت

بخش دوم:
 آنقدر تعالیت شیاطینی بود که...

صحف آمدن برادر امینی و پولیس و تظاهر کنندگان بوقوع سوختن بادفزه عرض بیان دادند
 به تظاهرات در نتیجه دستور شد در عبدالولی قوماندان قوای مرتز و داماد با شش نیروهای قوای
 مسلح متعاب تظاهر کنندگان به عملیات پرداختند در نتیجه فرآیندها شعله کشیده شد و چندین نفر
 دیگر زخمی گردید، تظاهرات دانشجویان و انجمنی شهر کابل برانگیزه شد ولی اختیارات و نمایش
 در ضمن پوختن ادامه یافت که جریان درستی را مختل نمود. یا شش برای کاهش بحران
 استعمار دکتور محمد یوسف را پذیرفت و محمد ششم میوندوال را عرض تشکین کا مینه مؤظف
 ساخت. بعد از چند روزی محمد ششم میوندوال صدر اعظم منتخب گردید و به پوختن کابل آمد
 و با درستی شیا عید به علامه شوولاری برتن کرده بود در میان جوانان پوختن فرود رفت
 و با شش ای خویش از آنها خواست که دست از تظاهر و اختیارات بشنند وی مطالبات محمد
 را برآورده خواهد ساخت.

من درین هنگام در صنف حقیقه لیست حبیب بودم، پدرم از طباطبقات حکومتی باز هم
 عرض اجرای وظیفه بحیث مدیر ترانسپورت به پشاور مقرر گردید ما با استفاده از خصی بازمستانی
 مکتب به پشاور رفتیم بعد از بیان خصی که زمانی به کابل برگشته متوجه شدم که در حال و حال
 نجیب تغییر رخ داده است. با افراد تازه شناخت حاصل کرده است و از مطالعه کتب
 و متون شیائیی صحبت میکرد. بعد از اندک زمانی فهمیدم که این اشخاص و افراد تازه
 گمانند و چگونه نجیب با آنها شناسائی کتب نموده است. زمانیکه نیک محمد در دوره دوازدهم انتخابات
 پارلمان از حوزه میر بچه کوت کوپدا من بوشید خریداری آرای مردم دھزار و یک میر بک دیگر
 برنده شد و کس و لسی جرگه گردید وی نیز مالکانی دیگر و اشخاص تازه معرفت حاصل کرد این
 آشنائی بیشتر در میان اشخاصی بود که به شکل از اشکال با شیا است و متاسفانه شیائیی ارتباط
 داشتند و از کرسی پارلمان تنها عرض کتب منافع شخصی استفاده نمی کردند بلکه روی عقاید معین
 برنامه عمل خود را تنظیم نموده بودند و آنرا از طریق سستی پارلمان تبلیغ و ترویج میکردند. حزب
 دموکراتیک خلق که در آن وقت نام سوسی و ایجا د گردیده بود با فرستادن فرستادن پارلمانی
 بیشتر از آن غلام چیز فهم را متوجه خود ساخته بود. اعضای این حزب برای لبط و توسعه
 کمیت خویش به جذب اعضای جدید فعالان میپرداختند وقتی نیک محمد با یکی از اعضا حیات
 رهبری این حزب که عبارت از سلیمان لایق باشد آشنائی حاصل شد باعث گردید که نجیب هم
 با او آشنائی دوستت گردد. چونکه نیک محمد از طریق لکاظ شیائیی لدام فهم و دانشی نداشتن
 و از شوی دیگر فردی نموده استعداد نوشتن و ترتیب ستم اینهای پارلمانی را داشته باشد
 نیاز ضرورت داشت تا منشی داشته باشد که بتواند نیاتیه مالیش را ترتیب اثر دهد و سلیمان لایق
 برای اینکار خوترین کسبی بود که وی میتوانست از آن استفاده کند. سلیمان لایق نیز با بخش
 افکار شیائیی خویش از سگوه رواله استفاده میکرد. لایق با ادامه دوستی خویش با نیک محمد
 توانست نجیب را به حزب جذب نماید و ضمناً توربانی لیس محمد یعقوب خان توحی ادراب
 انابیتیا معرفی نمود تا از و لگوری شیائیی بگراید. نجیب بعد از سال ۱۳۴۳ عضو فعال حزب دموکراتیک
 خلق که یک حزب کمونیست بود گردید نخستین کتاب لایق از جانب سلیمان لایق عرض

تربیت شیانی و آشنایش با ستاین عقیدوی حزب به نجیب شیره شده بود. در طول تقدیمی فلسفه
و اصول فلسفه مارکسیسم را از آنانستیم بود که نجیب نیز بعداً از آن در تمام زندگی خویش
کیفیت ذهنی درک فلسفی یاد میگردد و مورد استفاده اخص بود.

بهار سال ۱۳۴۴ فرا رسید در پوهنتون کابل محصول بعد از حادثه 'توم عقرب' و نایب
خیابانی دولت به طرح مطالب جدید زدند که از آن جدا ایجاد و تشکیل آکادمی محصلان بود با
سوا فوج ضمنی آید از جانب حکومت و مقامات ریاست پوهنتون با تشکیل انجمن محصلان بعمل
آمده بود از انتخابات تقدیمی آکادمی مذکور جهت طرح و تدوین مسوده آکادمی محصلان صورت گرفت
که نجیب از نصف P.C.B پوهنتون طلب بحیث نماینده انتخاب گردید. وی با انتخابش توانست در
میان اعضای حزب جلب توجه نماید و ضمناً در میان جوانان پوهنتون متساوز گردد.

حزب دموکراتیک خلق امتیاز جریده خلق را بحیث ارگان نشراتی و تبلیغاتی خویش در سال
۱۳۴۵ بدست آورد که صاحب امتیاز جریده مذکور نور محمد سره کی منشی عمومی حزب بود. این
ارگان در طی شش هفته عمر نشراتی خویش مضامین را بخش کرد که خط مشی فعالیت روزمره و
اهداف تاریکی پشته اینترنلی حزب را توضیح می نمود. وی در اثر اعتراض نمایندگان پارلمان تصویب
بعمل آمد که جریده خلق متصادره شود و از نشرات آن جلوگیری بعمل آید. حکومت محمد داظم میوندوال
نیز این تصمیم را در عمل تطبیق کرد و به فعالیت نشراتی جریده خلق خاتمه کشید. همزمان با این تصمیم
میان نور محمد سره کی و دیگران که اعضای دارالانشای کمیته مرکزی حزب بودند بنا بر خود خواهی
و جاه طلبی، نشان اختلافات بوجود آمد که باعث نشد و دوگانگی آنها گردید آنگاه شوروی که
حایتگر این حزب بود هر دو فرود خود خواه و جاه طلب را بشکل جداگانه مورد حمایت و پشتیبانی قرار داد
درین جریان نجیب به حیث عضو حزب فعالیت در جهت برکنارگاری موضوع گری کرد و در جناح برکنار
کارمل که بعد از نشر جریده پرچم نام پرچمی، مشهور شدند تا پایان باقی ماند نجیب در اوردن
اشعاب حزب نزدیک به آن جریده پایبند ارادان و تنویرین حزب به شمار میرفت به یکتاسفر
کرد و بعد از دیدن و بازدید مادی در موضع حزب دموکراتیک خلق (پرچم) میخواب گردید.

میرا بر خیره در زمان حکومت محمد داؤد روز فراغت از حرفی پوهنتون استنتر گردید و مدت
تقریباً شش سال زندانی بود بعد از زمانی از زندان وی بحیث معلم در کور آکادمی پولیس
مقرر شد و چونکه لیست تمامی دانشمندی توانست به شکل علمی بحیث عضو هیات رهبری حزب به
فعالیت بپردازد تا اینکه بعد از و آرد توم عقرب با نامیلش به یکت فرستاده شد و در آنجا به شکل
تبعید نشر میبرد تا سه انجام از لیست تقاضا شد استعفا داد و دوباره به کابل برگشت و ضمناً
به فعالیت در حزبی در کنار برکنار کارمل پرداخت وی با همشیره سیدان لایق ازدواج کرده
بود و شخصی بود که در قسمت تبلیغ افکار مارکسیستی از توانایی لازم برخوردار بود وی بعد از بازگشتش
از ولایت پکتیا دولت به فعالیت در نشرته زد که در نتیجه آن اوضاعیکه بعد از اشعاب در میان
صفوف حزب بوجود آمده بود با ستای وی دوباره ترمیم مان یافت وی افراد جوان را در میان
کدرش های تنویریک تنظیم نمود که خودش درش را ایدئولوژی مارکسیستی را به آنها می آموختند

نجیب نیز یکی از جمله افرادی بود که در این دوره مسئولی های مؤثری را بر عهده گرفت و در کنار آن فعالیت های فرهنگی و اجتماعی نیز انجام داد.

بعد از آنکه نجیب در اروپا به کار عملی پرداخت، به فعالیت های فرهنگی پرداخت. او در حلقه های فعالین حزب شرکت کرد و مورد توجه بیشتر قرار میگرفت. این دوره، مرحله آموختن و فراگرفتن بنیادین آموزش مارکسیستی بود که نجیب آنرا از لای کتب و آثار مارکس، لنین، استالین و انترناتیونال حزب توده ایران که مخفیانه وارد کشور میگردد فرا میگرفت. نجیب این کتب و آثار را با دقت و تلاش فراوان جمع آوری میکرد و مطالب مورد نظر آنرا می آموخت، در میان آثار حزب توده ایران به نوشته های فلسفی احسان خضری توجه داشت. حزب علاوه بر مطالعه و آشنایی با آثار مارکس و لنین، به مطالعه بیشتر در قسمت شعر اینها و اشتداد در خویش از آن کار میگرفت. نجیب با تمام اشتیاق و علاقه خویش در این زمینه فعالیت کرد و به عضویت حزب خود را با او رساند. در اوایل نجیب با حرارت زیاد اوضاعی از شخصیت بزرگی که در این زمان می نمود و این امر باعث میشد که بزرگ کار عملی نیز بوی توجه نماید و او را در تنظیم نمودن کارهای حزبی بیشتر شریک کرد. در این زمان در حلقه های مختلف و در این راه پیش می رفت، وی به یک شخص خوب تبدیل شده بود و اکثر آشنایان او در استقبال جوانان قرار میگرفتند.

در سال ۱۳۴۷ که دوره حکومت نورا احمد اعتمادی بود جناح حزبی تحت رهبری بزرگی که محل امتیاز جریده بر حجم را بدست آوردند که منظره دلگشا به نفع خویش در آن زمان گردیدند. این شیوه متعددی که به نظر می آید و راه و رسم شیوه جدید بود. شکل گرفته و به فعالیت می پرداختند در محیط پوهنتون و مکاتب شهر کابل و اکثر ولایات جوانان دور تا زمان که خلق و پرچم که جناح حزب دموکراتیک خلق بودند از زمینی مشکو به روی میگردد از یک جانب و شعله جاوید که از زمینی یکدست و یا صدر مانع است. دون الهام میگرفتند از جانب دیگر به فعالیت های سیاسی داشتند چینی مشغول بودند گروه های ناسیونالیست و سوسیالیست دموکرات در وجود افغان ملی و ملت واحدی که خلاصه میشد، جامعه روحانیت و جوانان مسلمان در حال شکل بودند، جریده گسب و غیره از آن های نشراتی بود که افکار و خطبای این حلقه را بازگو میکرد. محیط شیوه پوهنتون و مکاتب کم و زیاد بالای آتش و گروه های مختلف مردم ناآرام میگردد و شعور شیوه مردم ما را رشد میداد. جریانات شیوه مخصوص سازمان های داشت چینی در حال داشت به فعالیت میزدند و پروگرام مطرح و شیوه خویش را اعلام میکردند. سال ۱۳۴۷ سال اعتصابات در شهر کابل بود و اکثر ولایات افغانستان قلمداد میشود. مطامحات تقریباً دو ماهه هستند پوهنتون و معلمین لیس در شهر کابل، اعتصابات کارگران نفت و گاز شریفان و راه بیابانی آنها، تطامحات کارگران کود و برق مزد شریف با اشتراک معلمین لیس در شهر مکنور، مطامحات کارگران نایب و ستم غوری بلخری، اعتصابات کارگران

ش جی کلپهار، تقاضات کارگران شرکت شپین زر قندوز و غیره و غیره از جمله و مایع انگلیسیایی
بود که بوسیله آن زمان های دشت چینی خلق، پرچم و شعله جاوید و جهری و سازمانده میشد
در بهار سال ۱۳۴۸ تقاضات متعلین مکاتب و لیسه های زانور شهر کابل و بعد از آن
لیسه این شینا که منجر به زد و خورد کسرت خونین میان نیروهای امنیتی پولیس و متعلین
لیسه زانور گردید شیب شد تا محصلین پوهنتون کابل نیز بدافع از متعلین لیسه این
شینا برآیند و این موضوع شکل جدی تر و حادثه را بخود گرفت با آغاز تقاضات محصلین
پوهنتون کابل نیروهای امنیتی پولیس داخل حریم پوهنتون گردیدند و به لیت و کوب محصلین
اناش و زانور پرداختند و دشت بی همی مرتضی محصلین اناش زدند این واقعه هشتاد و نه جوانان
پوهنتون و ششادتر مکاتب شهر کابل را جزیره داد شناخت و باعث گردید که شین از جوانان شهر کابل
در جهت تقبیح این عمل دشت به تقاضات بزنند. جریان نوزاد در ویش مکاتب و پوهنتون کابل
شد و تقریباً دو ماه مردم شهر کابل شاهد تقاضات بودند. با مدینه حکومت نوزاد سید اعتمادی علامه ای
بخش کرد و واقعه زانور را حقیقتاً جوئی و برپا کردن مقرر نمود و اعلام دشت که فعالین و عاملین
برپا کردن چنین اعمال را دستگیر خواهند کرد. صبح فردای آن یکتواد از محصلان که اعضای شان
به خلق پرچم و شعله جاوید بودند دستگیر شدند نجیب و کین و شامعلین از جمله پرچمی که بودند
به اتهام صحنه جوئی روانه زندان گردیدند و بعد از استیاری نمودن بر اصل محاکمه مدت چهار ماه را در زندان
گذراندند بستی آزاد شدند سال ۱۳۴۸ اهمیت شینایی دیگر نیز دارد و آن اینست
دوره دوازدهم پارلمان (ولسی جرگه) فاشته می یافت و آماده گی بر گذاری انتخابات دوره شیزدهم
شورا گرفته میشد بمرکز کابل از حوزه دوم که نواحی سوم و چهارم شهر کابل را در بر میگرفت خود را
کاندید کرده بود. نادی کریم از ولسوالی پنجشیر با همکاری دستگیر پنجشیری به فعالیت های انتظامی
میرداخت. شیمان لایق از ولسوالی پلجری کانید گردیده بود. محمد حسن یارق شفعی از مرکز
ولایت لغمان کانید بود. این همه اعضاء جناح پرچم بودند. حفظ ایته امین که از ولسوالی پغان
ولایت کابل کانید شده بود متعلق به جناح خلق در فعالیت های انتظامی استر آن میکرد. با مدینه برون
کابل که عهده جهری خویش را بدوش داشت به اثر شامعی و کار و فعالیت اعضای حزب و سازمان
دمورائیک زنان در انتخابات از حوزه دوم برنده شد و حفظ ایته امین نیز از جناح خلق در پارلمان
جوئی ولسوالی پغان را اشغال کرد. ولی دستگیر پنجشیری و نادی کریم روانه زندان شدند آنها بعد از
شیری کردن چند ماه زندان علیه جهری برون کابل قیام کردند و با همکاری عبدالکلم شری جوزخانی
از جناح پرچمی که بریدند و یکتواد افراد را دور خود جمع کردند و نام جمعیت خویش را گروه کاروان گذاشتند
که بعداً به جناح خلق تحت جهری نوزاد سید تره کی دوباره پیوستند. نجیب در جریان این تحولات تازه
از زندان رهایی یافته بود که باز هم در گیر و دار کشتن حزبی قرار گرفت جناح پرچم و سازمان
کامله یک بکرون تشکیلاتی را گذرانید اعضای این جناح باز هم به موضعگیری موافقت با برون کابل
و مخالفت با وی پرداختند میرا بر خیمه و اثریت اعضاء حیات جهری جناح پرچم در پهلوی برون کابل
ایستادند و باز هم از وی پشتیبانی بعضی آوردند نجیب نیز از جمله اعضاء در جوان حزب در

بریک که اصل حمایت کرد و در دفاع اش قرار گرفت . در زمستان سال ۱۳۴۸ که این واقعه روی داد و شکست درخت تانای وجود حزب را فرا گرفته بود شیپروالنیو معاون رئیس جمهور ایالات متحده امریکا بعد از سفر به چین کشور آسیا به افغانستان سفر نمود در جریان این سفر از جانب گروه های استیالی دشت چینی تظاهرات اعتراضیه ترتیب داده شد که پرچمی تا نیز با گروه مکروری در اعضا باقی مانده فرستون حزبی شان دشت به تظاهرات زدند و با ایجاد مآجر او فتنه که عبارت از شوخنایدن بریق امریکا و عکس غار ریگارد نغسون رئیس جمهور ایالات متحده امریکا و حمله بارانی سوتر حاصل شیپروالنیو با تخم های گند بود . بحران شکست درخت ست زبانی خویش را تا حدی تلوی نمودند ، نجیب درین روز از صحنه فعالین رهبری کننده و مآجر اجوی تظاهرات بود وی بریق امریکا را آتش زد و شیپروالنیو را بار اتفاق گرفته محکوم کرد بعد از وقوع این حادثه حکومت نورا هسند انجمنی غرض تلغی وضع و اتاده همیشه ستیانی ایالات متحده امریکا دشت به بازداشت زد و عضدی فعال پرچمی که را که در روز مبارزه اشتراکی دستخزانی کرده بودند و دشت به ایجاد آشوب و فتنه زده بودند کشتار و زندانی ست خن نجیب با جمع از افقای پرچمی اش دوباره به زندان رفت و این بار نه تا در زندان بایند .

ولی نباید فرغید در ارتقاء های دولت داشتند در زندان نیز راحت بودند مطالعه میکردند
 سبوت می نمودند، غذای عالی می خوردند و بعد بصحت بهتر و وزن بیشتر از زندان رهایی
 یافتند که زندان رفتن صرف وسیله تبلیغات سیاسی و گرفتن کردیت بیشتر برای همان
 محسوب میگردد و هیچ نوع تهدید و آزار و اذیتی در زندان نمی دیدند
 بخت نیز بصحت بهتر و گردن کلفت تر از زندان رهایی یافت ولی اینبار از بزرگی
 کارمل دفاع نمی کرد و از روی بخت یک فرد خودخواه و جاه طلب بار میخورد و در مورد رول
 ناشفانه اش با انها بصورت بیشتر حرف میزد بزرگی نیز از بختی دل خوشی نداشته و گواهی
 در حلقهات حزبی و کار در مورد اتحاد خویش تبلیغات علیه بخت می نمود و بخت را مقهر خست
 و بی رحمی ولی با طغی مغربی میگفت

شان ۱۳۵۰ جشن اتحادیه مصلحان در بوختون اوج گرفت و شان زیادهایی
 پرچم، خلق، شعده جاوید و جوانان مسلمان گانند که می خویش را غرض نمایندگی در شورای
 اتحادیه مصلحان از تمام صفوف مائکولته بوختون کابل معرفی نموده بودند هر یک از شان
 که شایسته مذکور می خواست از نفوذ بیشتر در اتحادیه برخوردار باشند تا بتواند از آن بهره برداری
 بیشتر نماید فعالیت های انتخاباتی اتحادیه مصلحان باعث میگردد تا جوانان بوختون بیشتر
 در پیگرد برنامه های سیاسی شهیم گردند در خزان شان مذکور نخستین اجلاس شورای
 نمایندگان اتحادیه مصلحان بعد از انقضا یافت دایر گردید ترکیب نمایندگان درین دوره اجلاس
 بخت را شورا مقصود بود مصلحان بوختون کابل و سنتر که بیشتر به فعالین شان
 دست چپی رای داده بودند شعده جاوید (۲۱ نفر) پرچمی (۱۰ نفر) جوانان مسلمان (۹ نفر)
 و خلقی (۴ نفر) و افراد غیر وابسته ۵ نفر اعضای اتحادیه انتخاب گردیده بودند بخت نیز در میان
 اعضای نمایندگان پرچمی بخت نامیده نصف خویش از بوختنی نصف انتخاب گردیده بود وی و
 طین پزیر «گروپ حیات نمایندگی پرچمی» در اتحادیه مصلحان معرفی میگردد اتحادیه مصلحان
 در زستان همان شان در نواح بوختون که که ماهیت دموکراتیک نداشت انتخاب
 عمومی اعلام کرد و هر یک در ولس قطع گردید استنادان بوختون نیز از خویش اتحادیه مصلحان
 دفاع نمودند و صفوف انتخاب کنندگان پیوستند و پیوستن ایشان باعث حشده نزاری
 و وجود آمدن اتحادیه استنادان بوختون گردید

بخت درین وقت بوختنی سلیمان لایق با خانواده هم اشراف خواهر دکتور لایق
 آشنا شد سلیمان لایق هنگامیکه در راه دیو اقلانستان اجرای وظیفه میگردد با شهید
 و جلدنی که دختر کلان خانواده هم اشراف بود، روابط عشقی داشت و برای وی اشعار
 عشقی می سرود و اثر آن در اداره خویش از فرط شور و جاشان عشقی اش از خود بخود
 میگردد و شهید جلدنی با افسوگری و تپسی مانند خویش وی را در دام خودسختی داشت
 شهید جلدنی با داشتن ارتباطات وسیع بکارهائی با افراد مختلف با لاضره دین
 نبود گشتی زده دلیل خود گشتی شهید جلدنی واضح است، زمانیکه شهید جلدنی همراه با شوهرش که با شفا در زبور
 کھلی تازم معرفی گردیده بود در آنجا با غنلی صاحب منصب پولیس که وی نیز غرض کھلی آمده بود آشنا شده روابط برقرار نمود

فصل سوم:
 از دوام بخت
 یک بدکار

و بلاخره این روابط آنقدرش رفت که او ز شیخ شهبلا و برادرش شمس فضل
 حاکم خوش یافت. شوهرش با شایسته چنین حالت ویرا بخت یک زن طاهر با امر زناشویی
 طلاق داده و دوباره به کابل فرستاد. شهبلا چون هرگز بدو راه نگی و از مادر آموخته بود
 بعد از طلاق کردن با زعم به سویگری و بد اخلاقی خویش ادامه داد و زمانیکه فصلی به کابل
 بازگشت دوباره روابطش را با وی تمام کرد تا آنکه از وی کاعده شد. شهبلا غرض تدلی
 زندگی از دست رفته خویش از فضلی خواست ازدواج کرد ولی فضلی چون ویرا به نظر یک روشنی
 منکر است و همیشه ازین وجودی غرض الحقیقی شهبلا و هوامی آن در خویش استفاده میکرد
 حاضر نشد تا با وی ازدواج نماید. شهبلا با شنیدن جواب رد از جانب فضلی درین خودکشی نزد
 و خود را از موتریک حاصلوی و فضلی بود به بیرون انداخت و این حادثه باعث مرگش شد. بعد از
 خودکشی زمانیکه توسط دکتران طلبی معاینه گردید ثابت شد که قلبش شروع را
 در لحن خویش می پروراند. مادر شهبلا جیلانی همراهمراج و با دقت هم جیلانی در حوال
 کابل به حیث آشنی اجرای وظیفه میکرد وی ازین نهایت بدتر شد و گریه و ناله بود
 همیشه مشروب می نوشید، قمار میزد و با مردان هونگاز همبستر میگردد زمانیکه در قمار بازی
 پولهایش را می باخت به دلالتی دختران خویش که خویش شهبلا، لیل و وقتان نام داشتند برای
 بردن هم پیک و هم شب اش می پرداخت، و در عوض با بدلت آوردن پول حرام برشم
 دختران اش تجارت و معامله میکرد. او این وظیفه و سنگ را نه تنها در وقت خانه
 ای کابل پیش می برد بلکه در حوال کابل نیز برای بدلت آوردن پول زنان و دختران بدگاه
 را به توریست ای خارجی پیشکش می کرد. همراهمراج و همراهمراج دیگرش که حاکم سردار
 شمع جان بود و در شهر نو نزدیک قلعه قلمی آن خان می ازین در منزل وی همیشه به ترتیب
 مجالس و شب نشینی ای می پرداخت و با بختن شراب خانگی بردن نامتد و با خلاق را دور
 دختران بدگاه جمع می نمود و به زندگی تنگین از الوصف خویش ادامه میداد. وی با داشتن
 روابط نامشروع جنسی با رطین جو و همسر یک شیخ حرامزاده نام دیگری را بنام لیل و وقتان به دنیا
 آورد که در وقت ن مادرش را در بدگاه گی و وقت از پشت بستند. دختران بدگاه که
 همراهمراج گاهگاهی مورد توجه ایشان شده نیز قرار میگرفت و شهنزاده نادر و داود
 لشقویان غرض خویش گدازی و عیاشی از وجود ایشان استفاده میکردند. شوهر همراهمراج
 حاکم جیلانی بود که تخلص خود را مؤمن گذاشته بود. وی فردی عیاش و مشروب
 خور و مغول بود که در طول حیاتش همیشه مردی را غرض الحقیقی خویش نگه میداشت و خود را
 مورد عمل وی قرار میداد. سلیمان ربیع با چنین یک خانوادگی که دارای صفات نهایت فرد افتاده و خلاق
 میباشد رفت و آمد میکرد و روابط و علائق داشت و برای شهبلا جیلانی شوهر ای
 عاشقانه میسرود.

شدن لایق بیاتس رواجید با شهبلا جیلانی داشت خوش خدمتی کرده
 نجیب را بنام معلم خانگی دو دختر نالایق، کی استعداد ولی هرزه همراهمراج معرفی نمود

و بحسب بدینگونه به وقت زحانه شماره راه یافت و تا گهون در آن غرق گردید
رفت و آمد بحسب به خانه عیال جلدی مورد اعتراض و انتقاد جدی و بعضی حسب قرار رفتن
میراگر خیمه که در هفت پیک ایستادگان حاکم جلدی در میگردد و این زندگی میگردد و در نزدیکی تمام فحایح
اخلاق این خانواده را می دید و تقاضا میگردد این خانواده به چه شکل زندگی بر از زندگی و تقاضا
پیش می برد وی با آنکه هیچ کامل از اخلاق خانواده می و گذشته های پر از تنگ و دناست این
خانواده بحسب را خاطر در پیش با این عناصر کثافت پرورنده آلود شد و مورد انتقاد
قرار داد و تا وی قطع علاقه کرد بحسب در او این خود را معلم خانگی و انمود میگردد نشان
میداد که تو با هیچ گونه روابط دیگری وجود ندارد ولی چندی بعد وی به عاشق شینه چاکر چتر
می شوی می دانش با لایق همزه و بد اخلاق حاکم جلدی تبدیل گردید که سر انجام این
آقای زلفی ناموش ای و لشون باغرت ای باجهان همزه معلوم الحال فغانه شامی را
از دواج کرد و بر اوراق زندگی نکلین اش و درق تازه اضافه گشت و
از دواج بحسب با فغانه که یک انقضای روحی بود حکما در در میان اعضای حزب یکا کرد
که بسیاری از اعضای حزب در مقابل این عمل بحسب انزجار و نفرت خویش را ابراز داشتند میراگر
خیمه با این وصلت مخالفت جدی از خود نشان داد ولی برکن کامل با موضوعی شیدا نه و فتنه
گزاره اخلاقی هم به میخ میزد و هم به نفس از یک جانب تبلیغات دامنه دار و گسترده ای را ضد بحسب
در حزب ش زدن داد و از جانب دیگر با دلالت بر سعه عقد نکاح بحسب با فغانه قرار میگرفت
انتقادات، سوالات، زهرمه های گوناگون و تبلیغات وسیع گوی که اصل بحسب را تا سر حدی
زینهار قرار داد که مرض شد و روزهای متوالی در خانه از انظار پنهان گشت بعد از گذشتن زمان
راه مصلحت را پیشه کرد و با برکن کامل از در کلمه پیش آمد وی با پیوستن به حلقه برکن
کامل در حزب به فرد مصیح و فوایر کامل تبدیل گردید و از هیولای میراگر خیمه دور رفت و
به صفت مخالفین میراگر خیمه پیوست

بحسب وقتی فغانه را چهره گرفتند که نوشش کرد - که حله با و لمبودی با سحریت
وی را پزند اما نتوانستند فغانه کسی بود که خلاق را با چیزی داشته باشد از جهت بد اخلاقی و
بدکارگی که بعد طوری داشتن او در دوران ظاهر شا پیش از ازدواج با بحسب در
کاماره ای (ستورانت و با طلب؟ شبانه قصص شب زنده داری) مشبه غلغله گولدن لاداش و خیم
زرگر به می خوردی و کشیدن چرخش مایع و قصص های شهنه پتینه و جهنم گری می پرداخت، اروا فواد

۱- فغانه جلدی را اکثر اوقات نام فغانه شامی یاد میکردند و شهرت داشت زیرا که وی در میان
عیالشان می خورد جامه که پر از شراب را توزیع می نمود و مردان پلهوش انجاری شامی را
بوی اعطا کرده بودند

زیادی همستر نگریید و فصلی نامشروع خویش را در خانه جلال جان، کاکارش دستوره
جلال خانه کاکارش قطع کرد. این درختان دروغین نیست بلکه واقعیت است که قنانه
با عبدالله آذر نشسته آرزوی او را با نامشروع حسنی داشت و از آنجا که عبدالله
میخواست با او ازدواج نماید اما آذر پدرش با این ازدواج توافق نمالفت نموده و نگذاشت
که پسرش عبدالله قنانه را به همسری ببرد. قنانه با داشتن فصل نامشروع از وی بالاخره
مجبور شد در خانه مستوره جلال آذر نشسته شود، این نقطه گردنهای جزئی از زندگی روزمره
قنانه گشته بود. زمانیکه در لیله زرعونه مصروف تخیل بود با گروهی از دختران و پسران
همساز به باغیان رفته برای یک حفصه ناپدید گشته بود که این خود باعث ایجاد غوغای بزرگی
در محیط مکتب گردید خانواده که نیکو دختران شان را قنانه با خود به باغیان بردها بود به اداره
مکتب رفته و در او شکایت کردند اداره مکتب با اخذ دستاویزنامه از وزارت معارف قنانه
براجعت دختر بدنام و بد اخلاق از مکتب اخراج کردند اما چون حمیرا جیدونی خواهر دختران
دوباره و شطرنج و بوسه زدن حال نفوذ دختر فساد آلود خویش را به مکتب دیگری تبدیل کرد
تا در آنجا چند صباحی به حیات پر از فتنه و فساد ادامه دهد. قنانه با لاله نالیدی
در شبیه آنگام ماندن نتواند از صف یازدهم اخراج گردید و اینبار در آغوش خانواده روسپی پیش
با تمام آزادی به دوام حرفه بدنامی پرداخت. قنانه بعد از اخراج شدن از مکتب در وزارت
معارف در یکی از شعبات بکثت تاسیست استخدام گردید، زمانیکه با مجیب نامزد شد بوسید
وی در نعمت استیژواک که در مقام ریاست جمهوری محمد داؤد وزیر معارف بود به سفارش
فیض محمد وزیر داخله امر اخذ شهادتنامه تعلیمی را بدست آورده فارغ التحصیل صنف دوازده و
یا بلوریا پاس شد.

تجرب که ادعای مبارزه طبقاتی و تفاد آشتی ناپذیر داشت با ازدواج خویش با
قنانه به محامل مغرب در بار سلطنتی نزدیکی میبخت و به آشتی طبقاتی میر و اخذ طریقه
شب شرمی خودی شان در هوش کابل مارشان شادولی خان ولی لومج حمیرا تراجم قنانه
جیدونی انگلستان نامزدی آتای انقلابی ۱۲ را با قنانه شاقی این قاصد کاباره که تبادل نمود
خوشحال آتای انقلابیکه نه گذشته که با اخلاق و بیان طینت بود و نه در دوران زندگی به
اصطلاح انقلابی خویش که قنانه جیدونی هم با تمام فتنی و فحوش بر آن علاوه گشت
بعد از ازدواج بحسب با قنانه و به زانو در آمدن در مقابل برکت کاوه تبلیغات علیه
تجیب و زلزل در حلقات خرمی کاکارش یافت، ولی با وجود اینهم تجیب نتوانست شناخت را
که قنانه از خود در محیط و جامعه بجا گذاشته بود ازین ببرد. روزی تجیب کاکارش این زن همزه و
هرجانی با مردم کلاویز در جنگ بود جنگ دعوا با عطف که یکی از رفقای سیاسی تجیب بود
تا سرحدی رسید که بوسید اعمال نفوذ نیک محمد و شناخت وی در حکومت موسمی شفقت
دو سینه حکومت آتای قتل و جرح فرمانداری امنیه ولایت کابل بسته شد و قصه خاکه با قنانه
تجیب با و در در روزگار براندازی جشن ۲۶ سرطان جمهوری محمد داؤد در سال ۱۳۵۰ بر خورد
و دعوا دیگری با عبدالله نوشته عبدالعزیز خان لندی داشت که عبدالله طعنه عشقی بازی

ایش را با قنانه شامی بر رخ نجیب کشیده و کعب را بکشت غمخیزی غمت و بی ناموس خطاب کرده بود و این موضوع باعث خند و جدال بزرگی گردیده بود که شد انجام عبد الله بعد از کودتای هفت ثور از ترس انتقام نجیب به طاعن از کشور مهاجر گردید.

معن وطن مردم مخصوص رقاصه شبانی نجیب را عقده میداد و او دانش میگرد ناما قنانه

تغلق و تصادم
 کوزبای ۲۶ سرکان محمد داود که به اشتراک و شامی بر صحنه و خلقی که به شعر کشید زمینه خوبی شد برای رشد و آفت فاش زمان های خیری بر صحنه و خلقی که چه در کمال خلگی و چه در بخش لطیفی پدرم نامشناخت و میرینه ای که با محمد داود دوستی دوباره کعبه وکیل التجار افغانی به پشت در فرشته ده شد این فرصت طلایی بود که برای نجیب پیش آمد نجیب با هشتاد و نه از عواید و درآمد پدر تاریخ البان به زندگی زلال و صفت خود با قنانه او امانه میداد، و دور از تمام اصول و آهنگات اشتونی، افغندی ۱۹ و مدنی بالمال بی عزتی در پهلوی قنانه قرار در رفتن نجیب با پرویی دی جهانی که خاصه سوی حضرت قنانه را ازین مهیوم آید با اخلاق و معرفتی می کرد و می خواست بدینگونه نژاد شده که پر از ننگ و شرارت، پر از ننگ و شیفتان وی را بیوش نند پدرم نیز با تمام آگاهی که در مورد قنانه داشت حرف های نجیب را تا به میدی نمود و احمقانه قنانه را به اصطلاح «تنگ» ناموس خانوادگی اشتون» ملود می کرد و کشید که در مورد قنانه حرف حقیقت را می گفت با او به مخالفت بر می خاست و قطع روابط می نمود تا او سلف با بد علاوه کرد که وی نتوانسته بود در کنگ ننگ ناموس به منافع مقدمی هستند و دارای چه محمودی از دشمنی و بزرگی می باشد هیچگاه این روشی بدکاره نمی توان گذشت و ناموس یک خانواده شود آنهم خانواده ای که بنیادش بر پشتونیزم گذاشته شده باشد به دور در میان قبایل اشتون هرگز نمی توان همچو قنانه فتنه پر از ننگ و می عزتی یافت، اصلاً در ناموس تمام ملیت های افغانستان و از آن جمله اشتون که کنگ ننگ چنین عمل را نیک می شونند شراورد مرگ بوده و باید آنها را به کفر احوال شان برسانند و بی پدرم این پشتونیزم متعصب کورگشته بود و بی تقوای و بی سیرگی قنانه را ناریه می گرفت دم از ناموس و غیرت میزد و به همت از فرزندی همه چیز خویش میبرد اکت پدرم هفتاد سید در پشت در اجرای وظیفه میبرد حضوراً بط میان شخص محمد داود و دهران نیشنل عوامی پارسی مخصوصاً عبدالولی خان بود. اثرات محمد داود مبالغه هتلفتی را غرض انجام اهداف و مقاصد خویش در بیجه پدرم به عبدالولی خان می رساند و این تقادیر از بودجه بیت المال برداشت گردیده و در شراب اشتون محمد داود غرق میشت. و ای بحال ملتید جان می کند و محصول جان کنی ایشان را منظور آن صوبه شرح می پوشید پدرم بر علاوه اینکه حضوراً بط و فرد طرف اعتماد محمد داود بود از اعتماد محمد داود بهره براری متنی نموده

و مبالغه حقیقتی را به برسانه های مختلفه سوداگستانه کرده و علاوه بر زلفای مشهوره که کج
 نجیب از تجاران بشود میگردونند قسطنطنیه از آن را به شود نزد صاحبی شهرارقل و صاحبی طرابلس
 و هزاره نیز که شغل تجارت داشتند میگردانند و نسبت دیگر آن را نجیب برای عیش و نوش
 زجمل و فحاشی زلفی را بود و اگر پدرم بوی که از افعی به نجیب نمیداد جنگ بین نجیب و پدرم
 شدت میگرفت و مناسبات نجیب نیز با پدرم خراب میشد و برای پیرواج که در حله گری
 و استیغاف میشد و زمانه بود به همین وقت که ای ظاهر مادر بیست و دو ساله و مادر آن مرا به اصل مدراج گن میداد
 و در این پدرم نیز در کوشش بود که بمشاوره میرزا و بی بی را استسحال نمایند و با چه طریقهای تعلق و جاپلوی
 در پدرم بول در آوردند

پدرم تمام مصارف بوی زندگی طفیلی دار نجیب را می برد و نجیب که بود از ۲۲ سالگی
 در بعضی بروجی طرابلس را میگردانید و بود از ثروت عسکری مطابق نموده اش به اطراف منجبت دالر
 در یکی از شناخته های شهرت شمال (که در آن زمان) بجهت گردید بوی نجیب نموده اش به عیش
 عشرت و زندگی راحت و منفی مکرور بان کابل را جهت خدمت به توره نامند و بان بیچاره قضای
 شمال ترک نمود بنیاده از اجزای وظیفه ایا و در برده هیچ نوع حاشی ملی و در نظرشستی و غیره
 نوزدی و عاطفه منجبت یک دالر در وجود کجده دیده میشد بنسبت بیک تعصبات و با جلد
 شباحت داشت تا بیک دالر بنیاده از شغل دالر که به ششیت و کمرگز اوست زکار نمود
 استغفار داد و به دارد ای در میان حزب و بخش زید اولواری نمونستند بر دامت و از خانه مادی
 از جانب پدر از خون ملت نوزده پیش از و هم زمشات جهت تخریب ناخاکش نزد پدرم
 به ش در میرفت آن زمان که پدرم و کس تجارتش در بود ش محمد دوست عقد فعال
 B.G. کجک قوشل در یک در اجزای وظیفه میکرد نجیب در ارتباط با فیض محمد فوری

داخله و ش محمد دوست کجاستی میان اضراب چینی پاکستان و نیشنل عوامی پارٹی که در دوران
 و حزب کمونیست پاکستان و قبلمی جی می بود استرمد و بلوچ های می پرداخت و بعد جانب عقد فوری
 با ضرب کمونیست عقد تبانی میشد و عقد از همان وقت عقد رابط بین نجیب و B.G. بود
 و نجیب در همین سالها عقد بوی B.G. و از آن کرده و کار و بار عمر بخشی در میان قبایلی کار
 صوبه شرمه به نفع خود کس انجام میداد که تا آنوقت عمر همان کارش را نموده را حاصل میداد
 و بگانه نقطه رحمان بوی کسست بکار من نزد اربابان شوری همین مشاقت شد و نیز ششیت
 عمیق نجیب از باطن پاکستان و عقد تقویه اندازد بین قبایلی های و ملت که ی و اول پاکستان
 و تطبیع رحمان پاکستان از شیوه های سیاست جوی است

ن در دوران
 و بعد از آن
 بود

زمانه محمد داود از لحاظ گرایش های سیاسی اش موضعگیری خویش را تجدید کرد
 و داشت در سمت دیگری قرار نگرد اما شوروی بنا بر خصلت توسعه طلبانه و غیر مومنستی
 (تفوق طلبی) خویش علاقه نداشت افغانستان کشور مستقل باشد و شاید
 مستقلانه عدم تسلط را پیش ببرد. رهبری و زعامت بر زمین که در رأس حزب
 کمونیست شوروی قرار داشت تا این حد محمد داود را خطری به منافع خویش متصور کرده
 تصمیم گرفت تا جناح های خلق و پرچم را که نه در ایران دیرینه فقط منافع شوروی بودند تمیز گرداند و کوشید
 آنها را بیان شوم را که در قبال شهروندان سیاسی افغانستان طرحی کرده بودند عملی گرداند
 در سال ۱۳۵۶ در نتیجه دایر شدن بنیوم مشترک کیمه مرکزی خلقی
 و پریمی که حزب دموکراتیک خلق دوباره اعلام وحدت نمود و زندگی کار خطر به صدا در آمد در کیمه
 مرکزی جدید که بعد از بنیوم مشترک بوجود آمدن کمیته مرکزی بود که از هر دو جناح حزب
 پانزده نفر به آن تعیین شده بود. نوزدهم سه گروهی بکیمه مرکزی عمومی و بزرگ کلان به صفت
 منشی دوم حزب انتخاب شد. بکیمه نیز در کیمه مرکزی بعد از بنیوم منتخب عضویت داشت، وی
 ضمناً منشی کمیته شهری شهر کابل نیز اجزای وظیفه می نمود. در اواخر سال ۱۳۵۶ سرور علی احمد
 ضم وزیر بیان که بوسیله دینف خلق بنام زرگان صورت گرفت نشان دهنده و مابیت شده
 نیات شوم حزب دموکراتیک خلق و شوروی بود که می خواستند حالت عدم استقرار و بی ثباتی
 را بوجود بیاورند و بهانه عدم موجودیت ثبات سیاسی دولت به عمل کودتای بزرگ و دولت را
 سقوط داده زمام امور را بدست خویش بگیرند. طوری که نوزدهم سه گروهی در یکی از نشانی و دولت
 های شصت شوروی در صحبتی که در اطراف مقدمات سروری و احصائیه خویش رفتن نشان که در سال ۱۳۵۶
 از جانب دولت جمهوری محمد داود طرح گردیده بود با عبدالکریم حکیمی رئیس احصائیه مرکزی به عمل
 آورده بود حاضران آن گروه بود که «این احصائیه گری چه گز صورت خواهد گرفت»
 اعضا هیات رهبری حزب دموکراتیک خلقی کجایی می آمدند که چو بیان در حال اجرائیت
 و چه واقع خواهد شد. در بهار سال ۱۳۵۷ میراگر ضهر بنابر توطئه است زمان KGB ترور شد
 بخاطر بدوی مخالف جدی گرفتن قدرت سیاسی از جانب حزب دموکراتیک خلق از طریق
 عمل کودتایی بود. وی نظر داشت که حزب آماده می لازم برای اصل از قدرت و تهدید است
 آنرا ندارد زیرا که حزب از پیشبانی اکثریت مردم افغانستان برخوردار نیست و تنها
 به نیروی حمایت بین المللی (شماره به صحت شوروی است) نمی توان تکیه کرد. وی نظریه و تئوری
 مارکسیسم پیشبانی مردم از قدرت انقلابی را معتبر می داشت که شوروی و دیگر اعضای
 هیات رهبری حزب در آن هنگام چنین نظریات را مردود میدانستند.

(۱) صحت داخل نداشت و تهدید نوزدهم سه گروهی است که عبدالکریم حکیمی حکام میگرد.

و این امر باعث گردید که حزب دموکراتیک خلق و دولت محمد داود رویاروی هم قرار گیرند حزب به تمام سازمان های نظامی خویش دستور آماده باش داده بود. حیاتیات هرکس حزب ترور میز آنرا قهر را بحیثیت نقطه عطف تاریخ افغانستان یاد کردند و آنرا منشأ جبرختن و شرآغاز شکست شکست اعلام نمودند. حزب میت میراگر خیره را با براندازی راه بیابانی و کاشن حذین هزار نفری در قبرستان شهدای هالکین دفن کردند و در آنجا سندستانی حزب که بیانگر وضعیت و نیات آینده حزب بود نوشتند. ببرک کارمل قرائت کردید و به دولت محمد داود چلنج زور زمانی داده شد. روز بعد تاریخ (۶) نور از طریق امواج رادیو آگاهی را اعلامیه دولتی نشر یافت و اعلام کردند که نور محمد تروه کی و ببرک کارمل را با بعضی از رفقای دیگرشان دستگیر کرده اند و حکم خواهد شد. صبح روز بعد تاریخ (۷) نور تراژیدی تاریخ افغانستان آغاز یافت و سیاهی و ظلمت، استبداد و وحشت، آدم کشی و جنایت زایش خویش را با فر تانک آسم و طنجار اعلام داشت. حزب دموکراتیک خلق با نامشروعیت قدرت سیاسی را غصب کرد و دولت دیگری در حلقه خادمین حفاقت و حرمانت منافع منطقی (کی دشواری توسعه طلب اضافه گشت، آزادی و استقلال افغانستان رنگ و رو باخت و زنگنه نقیاد کونیسم برپای تمانیت زندگی ملت ما میچایند شد.

کودتایچیان اعضای شورای انقلابی و کابینه حکومت خویش را اعلام داشتند، نور محمد تروه کی بحیثیت رئیس شورای انقلابی و صدر اعظم اشغال وظیفه کرد و ببرک کارمل به صفت معاون وی در هر دو سمت جا گرفت. چند روزی نگذشت که باز هم اختلافات درونی جناح های حزب نور قدرت رسیده بار گرفت و خلقی که مخصوصاً حقیقتاً امین با ادعای صدور فرمان کودتا بر مواضع پرچمی و ببرک کارمل به تاخت و تاز شروع کردند. با وسعت اختلافات روز افزون میان جناح های پرچم و خلق شکاف در درون کیمت مرکزی حزب و شورای انقلابی بیشتر میگشت و ببرک کارمل در موضع ضعف قرار میگرفت. حقیقتاً امین خوانان برکناری نجیب و وکیل که هر دو شان از جناح پرچم و اعضای کیمت مرکزی بودند گردید وی یادداشت را به نور محمد تروه کی سپرد که در حلقه شورای انقلابی مطرح بحث قرار گرفت در یادداشت مذکور آمده بود که نجیب بحیثیت منشی کیمت و بشهری کابل در میان اعضای ملی حزب به نفع جناح خویش فعالیت می نماید و عبدالولیس در میان اعضای نظامی و اردو، بنابر اینها باید ترویج کردند و بکار فرستادن بازی و فعالیت های جناح ضربه باید از کشور بیرون بروند و بحیثیت سفیر مقرر گردند. وی حتماً پیشنهاد دیگری به شورای انقلابی سپرد که متن آن حاوی اضافه گشتن یازده نفر از جناح خلق به عضویت شورای انقلابی بود. ببرک کارمل با این پیشنهاد حفض امین مخالفت صریح نموده بکار مله سدائت با از دید تواد خلقی با در شورای انقلابی خودش در موضع ضعف قرار میگردد و در آینده بتاسیب آراء خود خویش می باشد.

(۱) - صورت فوق الذکر از اعلامیه ستیانی حزب دموکراتیک خلق می باشد که هنگام تشیع صادره می در قبرستان شهدای هالکین از جانب ببرک کارمل قرائت گردید.

بنابراین تصمیم گرفت تا حلقه شورای انقلابی را ترغیب بگوید و کی سید محمد گلاب زوی که در آن زمان نکر
یا در نوزدهم تیره کی بود ویرا به تهدید ما شنیدار حلقه شریف دوباره وارد حلقه شورای انقلابی گردانند
و برایش گفت «یا رایی مخالف بده و یا موافق» بزرگ کار عمل در ضمن بحث بالای موضوع مذکور خواستار
گردید تا برای وی، برادرش محمود برای، نوزاد محمد نوزاد و نورالدین انانقیبا را نیز از تیره بحیث سقرا
الکرمان خواسته شود. نوزدهم تیره کی و دیگر بعضی شورای انقلابی با اکثریت آراء فیصله بعمل آمد
و این شش نفر را در ایران، انگلستان، پاکستان، چکوسلوواکیا، یوگوسلاویا و ایالات متحده
امریکا بحیث سقرا برگزیدند بعد از یکماه اگرمان که ایشان با تیره از کشور کی مورد نظر سید و همکارانشان
حاجت سفارت خانه که مذکور را همی گشتند. نوزدهم تیره به ایالات متحده امریکا بحیث به ایران
وین به انگلستان، بریانی به پاکستان، بزرگ کار عمل به چکوسلوواکیا و انانقیبا به یوگوسلاویا
رفتند، مطلب دیگری را که باید گفت اینست که بزرگ کار عمل بعد از فیصله شورای انقلابی به سفارت
شوروی رفته و با یوزانوف سقرا شوروی ملاقات نمود و بلوی در مورد تمام مسائل و موضوعات
تدارش داد و خواستار کمک و پشتیبانی از شوروی گردید و از حفظ الله امین به حضرت فرد خداوند
حزبی و جناح باز یاد آور شد. یوزانوف درین مورد از هیچ کمک به بزرگ کرده نتوانست به وی
مشوره داد تا حاجت سفارت خویش حرکت کند و اشغال و وظیفه نماید بزرگ کار عمل و دیگر فحاشی
سقراش حرکت کردند و رفتند تنها بزرگ کار عمل در جریان است فزایش مدت یکماه در مشکو توفیق
کرد و با مقامات شوروی از نزدیک تمام مسائل را مطرح نمود و بعد از آن به چکوسلوواکیا رفت.
زمانیکه بزرگ کار عمل از پشت معاونت نوزدهم تیره کی کنار کشیده شد دست به
فعالیت زده کودتای جدیدی را می خواست برآه بماند از وی با جنرال قادر وزیر دفاع، سلطان علی
کشتمند وزیر پلان، محمد رفیع وزیر نوایر عامه و جنرال شاپور خان احمدزی لوی در تیره
قوای مسلح صحبت نموده بود تا با همکاران سقرا و مشکو، نجم الدین کایانی و دیگر فعالین ملی جناح
برجم در روزهای عید اضحی عملیات نظامی را برآه اندازند و دولت «نورالدین» (نوزدهم تیره کی)
و حفظ الله امین آرا سقوط بدهند. ولی کی خبر از آنکه تمام فعالیتات خویش تحت نظر بود و زمانیکه
وی و یارانش نسبت به سفارت را اشغال کردند یک و نیم ماه بعد در ماه اسفند ۱۳۵۷ خبر
سنگری و بازداشت کشتمند، قادر، رفیع و جنرال شاپور از طریق پست نامه کی گروهی
نخست گردید و بعد از آن اعتراضات افراد مذکور روی جرایم آنها ریافت. دولت نورالدین
طی اعلامیه جداگانه واضح گردانید که از مدت طولانی فعالیت های افراد مذکور تحت نظر سازمان
آنت (هوا فغانستان و گنوشا توکی اداره) که تا زمان ضبط احوالات و جاسوسی دولت کومینتس
نورالدین به شمار میرفت و تهدات شوروی آنرا تیرستی میکرد، قرارداد است. جنرال شاپور
کشف کرده بودند که جناح بزرگ کار عمل می خواست دست به کودتا بزند و دولت نورالدین
را به بهانه اعتراف از اصول خط مشی سوسیالیسم علمی سقوط بدهد

(۱) مقصد از نورالدین، دولت نوزدهم تیره کی و حفظ الله امین است که با تیره کی دو تیره اولی
(ایشان، نورالدین) ساخته می شود.

با نشر اخبارات سلطان علی گشتند و روشن شدن نیت برحی که تحت رحمی برون کارل عمل میکردند
 دولت نوزادین دست به تحفه دامنه داری برحی از لرتت های خری و دولتی زده و تعداد
 بشماره آنها را دستگیر کرده زندانی ساختند. شورای نقضی تحت رحمی نورمحمدتوگی
 برون کارل و رفقای و برابجیت هائین به انقلاب سزاد و محاله داشتند و آنها را از لرتن
 های سفارت برکنار کردند. در جریان این و تالیع حفظ الله امین بحیث وزیر خارجه دولت
 جدید سفری به کیوبا کرد و با فیدل کاسترو دید و بازدید بعمل آورد. هنگام عزیمت بوطن باید
 در تهران (ایران) توقف میکرد. و در میدان هوایی از جانب سفر و اعضای کور دیدار
 سفارت برای آقای افغانی از روی استقبال به عمل می آمد. بحیث در آنوقت در تهران سفر بودی
 گروهی تروریست را مسلح و آماده کرده بودند تا حفظ الله امین را هنگام توقفش در میدان
 هوایی تهران ترور نمایند این مطلب را انشاالله انانها حکایه میکند چونکه خودش نیز درین
 گروهی شامل بود. ولی حفظ الله امین هنگام توقفش از طیاره بائین شد و این عمل صورت
 نگرفت.

بعد از دستگیری گشتند و گروهی همکارش مکاتیب برکناری شش تن سفر ایشمول برون
 کارل صادر گردید و آنها از و تکالیف شان سبکدوش گردیدند. در مکاتیب آمده بود که
 آنها باید غرض محاله خری به کابن برگردند. ولی برون کارل و رفقایش ایشمولی
 را ترند اندو به کابن بازگشتند.

بحیث که بحیث سفر ایران مقرر گردیده بود بعد از مدتی دوباره از سفارت برطرف
 گردید و درین هنگام مبلغ یازده میلیون ریال را آنقدر زودتر فروش زمین سفارت
 افغانستان توسط زلمی نازی در بانک ایران گذاشته شده بود تا راج برد و علاقه ای
 سفارت افغانستان را نیز بسلام نموده و پول آنرا بکابلت و با عیشته تا مرش بجانب یوگوشلوی
 نزد دزدان دیگری چون برون کارل. انانها را نیز از نو احمد نور. محمود برای و عبدالوکیل
 فرود نمود. در یوگوشلوی هم ایشان با پول کمی رپوده شده از سفارت خانه های زندگی
 اشتراکی برعکس و نوش برداختند و ضمناً رفقای خود و برزخ دیگر برای خودش خدمتی و پذیرش
 برداری ایشان خود بد آنجا رفت میدند که بعد از شش جدی هم برون چولی سفارت خانه آرا
 به پایش پذیرش برداری اخذ نمودند.

بحیث که از همه پول که عیشته را رپوده بود مشوقه از بیای بنام حدنا با پول
 که مادرش یوگوشلوی و پدرش آلمانی بود پیدا نمود و حکومتی بنام حدنا با یو خرید و زمانند
 عیشته بحیث که خود تا نیمه های شب در با کاره تا گم بود و از عشق بازی بحیث با حدنا با یو
 و خرید حدنا بنام این زن آقا همی حاصل کرد عکس العمل شدیدی از خود نشان داد بحیث
 همشکس را کتک زد و در رین میان نو احمد نور و محمود برای جهت دفاع از عیشته
 بحیث نیز کتک خوردند و پولش یوگوشلوی و مامورین B. کا. کاسا
 رسیدند و بحیث با محمود برای جانب آلمان غربی. انانها کتک زد و فرود نمود.

بعد از مدتی نادر محمد ترکگی به شهر نداشت کسوم خود رسید و حفظ الله این قدرت را بدست گرفت
 شوروی با زحم این دزدان فساد را از یوگوسلاوی، فرانسه، آلمان غرب و انگلستان به
 ماسکو دعوت نمود و طرح سه تلوئی زمین را تحت نذر احمد نور و عبدالوکیل به کابل آمدند
 ببرک و انانیه در ماسکو منتظر بودند و نجیب و محمود برای در ماسکو قیام کردند
 درین هنگام نجیب و درگی از کابل کابل آمدند و اندریوف رئیس سازمان KGB بود
 اندریوف برائیس و عده نموده بود که در زمان لازم او را جانشین ببرک خواهد گفت و با
 شاکستی و آمانگی لازم هیچ از خود بخرج دهد. درین غلام آخری در هفته بعد از ۶ جوی
 با مصداق زینت کابل مواصلت کرد و کرسی چینی و بیضام صادر کرد و قبل از طرب
 با دران روسی برائیس تعیین کرد با دران خود

و با ای در شتکه جهنمی خاد استکرام بدستی در دولت صادر شد شوروی کشید
 شتگاه تبلیغاتی و پروپاگاندی روسی در شتگاه همان به تبلیغات گسترده و در
 داری دست و اعلام داشت که تو با تمامیت ارضی افغانستان از جانب پاکستان، امریکای
 بخر افتیده بود. شورباوان امریکای چینی در داخل افغانستان مقابله دولت تالیونی چینی
 (در خود روسی در آنرا تیرگونی کرد) می جنگند از نیرو ما نیروی نظامی خویش را بنا بر وظیفه
 امر با سببناستی خویش به کمک برادران افغانی (مزدوران پریمی و خلقی) فرستادیم و بعد از
 مدت کوتاهی با قطعات محدود خویش را در افغانستان بیرون خواهیم ساخت این مدت کوتاهی
 شان را در برگرفت و در جریان ده شان ملت ستوده و عذاب کشیده ما یک و نیم میلیون کشت
 کشته داد پنج میلیون کشت از افغانستان به شوروی خارجی از فرط قساوت و آدم کشی و
 جنایت روسی مهاجرت کردند هزاران خانه و کاشانه مردم ما ویران گردید و افغانستان
 به ماتم شرای گشته شدگان آزادی دوست مسلمان تبدیل گردید

نجیب این موجود سالیوس با گرفتن کرسی ریاست خاد دست بکار شد و در تمام اول
 تشکیل داد و شتگاه شتگاهی را برای قهای دریم نامشروع و ضد استانی دست
 نشانده شوروی به شتگاه شتگاه KGB طواصی کرد. اداره جهنمی خاد در ظرف
 یکسال از (۵۰۰) نفر به هزاران نفر توسعه یافت. نجیب نخست از همه تمام ادبانش و عامر
 حامی را دور اداره خاد جمع نمود و با دادن شب نظامی آنها را به کار و فعالیت واداشت، نجیب برای
 اینده فعالیت های ماسوئی اداره تحت نظارتش خوبتر ایام بیاید قشر زنان بکاره را به خاد جذب
 نمود. برای سبب استخبارت از وجود
 از آنها استفاده میکرد وی بکشد ازگان خاد دست به ایجاد شتگاه استخبارت و خانه های
 شروع قبا زد که در آن زنان بکاره میخورد و کالیف خویش مشغول بودند این
 لانه های قبا در بنام کلیپ پزند شتگاه و کلیپ بخرن این ۹۰۰ یاد میداند که از ظرف مجاری و
 زرمندگان شریف اسلام و آزادی وطن ما در شان ۱۳۶۱ در اثر نجیب تدریجی منفر
 شاخته شد، درین واقعه جوان بنام امان الله از جانب مزدوران خاد شتگاه شد
 براد عروسی حاجی الله نظر با جبر دست پدرم بود و نجیب این جوان را به خود اعلام شتگاه

و تمام روابط دوستانه و خدمتگزاری - علمی و نظر را ندای بیهوشی و قنات خود گردانید
 بحسب هم خان در شهر تهر آنرا با مؤسسه های دولتی و غیر دولتی افرادی را به
 حکومت صادر کرد. آنها در اینست که با قدرت جادو بحسب منجبت تامله و قانون در تمام
 نمایندگی های دیپلماتیک جویشگران را به صفت اعضا و کارمند مقرر نموده که در وقت اجتناب از هم برای
 جادو جانشینی میگردند و هم برای K.G.B. خصوصاً در شوروی عالی اعضای مهمین جادو جانشینی
 میگردند که لارنس کی جانشینی شش ماهه ویت له K.G.B. را در شوروی آموخته بودند مقرر
 میگردیدند. احمد شهبور مستشار سفارت افغانی در لندن که با هم بحسب می شود و با ملایم تراج
 بی از دختران بدکاره دیگر نامین هم تراج ازدواج کرده است نیز از همه همین جادو جانشینی K.G.B.
 تین که بحسب دیپلمات عوض اجاره و کالیف جانشینی به لندن فرستاده شده بود و اکنون
 در دهلی جدید دفتر دولت کابل است. وی لارنس کی شش ماهه تربیت جانشینی را در شوروی
 گرفته و بعد از اتمام این آموزش با بحسب حکومت K.G.B. مانوریت دیپلماتیک حاصل کرده وی
 در هنگام تحصیل در اینجه از همه علوم بکه ای دادوستد و تئوریات شرکاء هر گاه بوده که
 التوا برای وی به دلالت دختران سفارت عوض آموزش نزدی خدمت می نمود. وی فردی است
 نهایت نالایق و بی استعداد، در هیچ رشته تخصص ندارد، او مکتب را با صحبت شرک
 به پایان رسانید و اکنون در بنیاب بحسب و K.G.B. قادر گرفته بود کالیف تعلیم جانشینی برادر
 و به زندگی شخصی خویش ادامه میدهد. خانمش بیلا جلالی دختر دای بدکاره ای هم تراج است
 که مانند سایر اعضای نامین است که طولانی عشق و بدکارگی برخوردار بوده است
 او نیز مکتب را نالایق و بی استعداد، با صحبت مانوریت و لارنس که وزیر معارف
 بود با استناد از آموزش شخصی لشور فرانس به پارسی رفته و کی سایر کالیف اش تا کام مانده
 نتوانست به تحصیلات خویش ادامه دهد. بعد از قطع آموزش مدت چندین ماه در طایفه کی بارسی
 مانند بر زنان بدکاره در صف ایستاده شده و برای ادامه زندگی تعلیم دست بستگی و عشق
 میزد. زمانیکه باروی شیاهی و ناکامی به کابل بازگشت بار در اثر سفارش دیگرانش آموزش
 تحصیلی به بوگوشلوا در یافت نمود و به آنجا رفت، در آنجا نیز تحصیلات خویش را ادامه داده نتوانست
 دوباره به کابل بازگشت و بعد از چند روز با اربابانی همدم داد و دستونباز شد تا با احمد
 شهبور را نزد کرد و از آموخته های دیگران را بی یافت. شهبور بعد از مدت زندگی مستغرق در بیلا
 شراج تصمیم به جدائی از وی گرفت و کی هر بار بحسب میان نشان و شاطن نموده و ملاقات این
 امر اتفاق نیافتد. زمانیکه بحسب در تهران مشغول بود بیلا و احمد شهبور را نزد خویش
 خواسته و از آنها بطلبداری میگرد. بعد از آنکه بحسب از سفارت برنگار شد و جانب بوگوشلوا
 رفت شده و با خانم روسی اش در ایران ماند و بعد از تاریخ ششم جدی و بازگشت بحسب بحسب
 رئیس کار احمد شهبور را در سفارت ایران به صفت کارمند مقرر نمود و بعداً او را عضو هیئت جادو
 شافه در جنتل کی ارتباطی K.G.B. در ایران تنظیم نمود.

را در غنای تریب عمده است زبان جوانان که در آن روز آن بریدم آن ها نوس جوان در آن روز B. 6. 6
 با سینه کینه تیردی و خنده و لعلی که در آن روز با نوس جوانی دارد نام جوانان
 به کار جذباتی شود از آن که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 شان و انصافی آید و در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 و در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 کرده و در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 برود و همیشه در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز

فاد و نجیب نشان شن

ش زین تن آلود و شکر شده کار زانی - فعالیت های خویش آغاز کرد
 ملت مدارم و محای و فدا شدن - چرا که در آن روز در آن روز در آن روز
 فدا شدن به تمام مشرانه شوروی در آن روز در آن روز در آن روز
 شکل در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 کمونیزم روسی که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 افکانشان در برابر اجساد و در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 کی مادی و معنوی تمام ملل آزاد جهان که در آن روز در آن روز در آن روز
 در چنین لحظه ملت با بیاد شکر و شکر در آن روز در آن روز در آن روز
 بنیاد و در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 بین بر آن آزاد گویان محای و پلان های قوم می ملت و بکشید آن که در آن روز
 منته احرار میگذارد این که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 را به کار میگذارد و با کتب اطلاعات و نوس جوانان در برابر هنر شکر تیردی همادی مردم
 فدا شدن در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 نجیب در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 نوزده روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 گروه بوفه انصاف کرده است تمام این افراد در آن روز در آن روز در آن روز
 گردیدند و پوشایل و ذرات مختلف شکل و خطای از آن روز در آن روز در آن روز
 شاهد یعنی این شکل با خودم هستیم در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 حیوش بودم با آن زبان نمود در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز

۱- بیانی روزهای شان در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 و نصیحه ای خوشی می لغین شیا می نگارم در آن روز در آن روز در آن روز

چگونه شکنجه شده بودند آنها را محروم کنید مشتفقین خادمی خواستند مورد بازجویی و پرسش قرار بدهند می توانستند زمان بدترین بازجویی و شکنجه کردن از طرف شما صورت میگردید زندانی که را تمام شب می خوابی داده است و گداز میگردد لباس شما را از تن شما برهن کرده و در شراب می شکنج زشتان در اتاق سرد روی حدارت و ادارشان میگردد تا مالتند و از آن شب تا صبح چهار پنج بهره در کافه نظارت بر آنها تبدیل میشد تا آنکه زندانی بخوابد و زندانی بیچاره با تحمل شکنجه های غیر انسانی بلاخبر از باز آرمده و حاضر میگردد تا ماباید خود را تمام ببندد و دستورات مستطقی را پذیرفته بخاطر رهایی از شر عذاب شکنجه تن به اعتراضات ناخوشیته بدهد و این یک نمونه عادی و معمولی از عذاب دادن شکنجه بود. خادرات که میگویند شکنجه ای را بر آزادی پستان مسلمان رفتارشان روا داشته اند که اصل شکنجه ای نازک است که ای هتیکری فراموششان میکنند. آنکه که به عقل انسان جور می آید آدمکشان خادرات مقابل ملت مجادله انجام داده اند. از شکنجه و عذاب روحی و روانی گرفته تا به کشتار و خورزی از ضبط اموال و جابجایی شروع و قانونی مردم گرفته تا به تجاوز بر ناموس و عزت خانواده می مردم، از آشنیداد و خفقان شیانی گرفته تا به سرور و شریه نیست کردن مخالفین شیانی، از ایجاد فضای وحشت و کینه از عذاب گرفته تا به مفروض حقن ملبون کافور هموطن ما. تمام این جنایات بکشد اداره خادرات برستی بکشد صورت پذیرفته است. ولی بکشد با اقتی رقاد این موجود کسرات زای گناه بود و توستوی بکشد.

بکشد با تماشای دائمی که با اصل ختمک عضو اهل حزب میگویند با کشتن و نمانده عدلی خان رهبر حزب پیشین عوامی با کشتن در راه بل داشت بکشد بکشد اداره خادرات با اعتبار و در شکار K.G.B توانست به توستو مله و نفوذ اداره کاشوشی K.G.B در با کشتن، صحنه شهادت مقابل شهرداری به دوزخ وی جوانان شان از وی حزب میگویند با کشتن را که مخصوص در مناطق قبائلی و صحنه شهادت فعالیت داشتند با درون پاسپورت اقصائی کجبت محصل به شوروی می فرستاد و در آنجا در آشنیداد ترمیمی تحت نظر دقیق شادون K.G.B تربیت حاصل نمود و دوباره غرض انجام امور کاشوشی و پیشبرد پلان های شوم و حیانه K.G.B از طریق افغانستان به با کشتن فرستاده می شدند (شماره ۱۱۵۰۰۱) پلزارو پنجه کفریز عهد چنین افراد به شوروی تحت نظر خادرات K.G.B بعد بگرام میگردد.

بکشد با شناخت و شنیده از صحنات شیانی با کشتن داشت صحنه کشتن تمام صحنه های رهبری احزاب و گروه های انشعابی پرانند کونیت و تشکیلات با کشتن را در افغانستان جمع نماید و شاکت در میان آنها به حل خندناک زارت انیس آنها به دوزخ وی با اینزبانی و موافقت مناسی عمومی حزب میگویند با کشتن اطام علی نازش و افرینش ختمک عضو هیات رهبری حزب میگویند با کشتن توانست اعتبار و بر از زندگی خوبی در میان سایر اعضای کونیت هیات رهبری حزب دموکراتیک خلق نزدیک هیات شوروی مخصوص شان K.G.B در پیش آن اداره یاری اندازد و لطف حاصل کند.

لیدی اندرونیوف زبانی عهد روری شازمان H.G.B را پیش می برد نجیب را مشکو
 نزد خویش دعوت نمود و بیانش خدایات هادمانه اش که غرض انجام تعاهد رسوم و پلید دستگاه
 H.G.B انجام داده بود مدال طلائی تقدیر از جنایت و وطن پرستی را به شینه اش آویخت
 نجیب بعد از بارگشت از مشکو با جنرات هر چه بیشتر به انجام امور پرداخته و در پیشبرد
 شازمانی خادارین از کات شتمکار ابرو باخته ضد مردم و ضد وطن بر علیه ملت با کینه ملت
 و کسریف با باج و غارت و کینه هر صلاحیت زیاد تر داشت کار کرد

روشنی و شازمان جنایت پیشه H.G.B به همکاری و دستکاری خادارین مخلوق
 توسعه شازمانی دست به انجام بسته و دیگری زدند که همانا تمهید آمانت و دوذمانت می باشد
 روشن با استفاده از تانکهای ای انگلیس که در چین برای خواباندن جنس و قیام مردم برای
 آزادی علیه شتمکار انگلستان به رواج دادن ترابری می پرداختند، در آفرینش آن به رواج
 دادن الکل و شراب خودی مبارزت و زینند، کوشش کردند تا این آفت بتا کرده
 دین دنیا را با شراب گشته من غمناک در محط خامه اشده می بسته کیسود پیدا کنند نجیب خود
 بکثرت یک الکل و شراب باقه دهنده نوشیدن شراب و عود و جوی علاقه مند گشتی این
 امر بود. شادوی با فرستادن یک ونیم بجهت بوتل شراب و کما نه عنوان تک بلاغی به
 دولت کابل مستقیماً به رواج دادن الکل و شراب پرداخت. نجیب بکثرت شراب شازمان
 بدنام خاد فروش این شراب را از طریق اداره رفقا کارت نظارت میکرد و مانع
 منتگ ران روشی بسته بین مقدار آن را به مانع آن صادر می کردند. نجیب پول کی صرام
 بدست آمده از ارتک فروش شراب و الکل و شمای روی راجع آوری نموده و بعضی تحریک
 هستن ماری و مخوی ملت با در شکستگی خاد مصرف می نمود.

نجیب که خود رواج دهنده اصلی فساد اجتماعی بود زبانی از طرف روشن
 در ران قدرت قدرت آوری از صحبت کسی که بمناسبت کرده های نامیدگان گسودن
 عالی مصالح ملی ایراد کرد با پروردگی و بکسری که تعاضد وی است از فساد اخلاقی، اللول و
 شراب خدس و دیگر موارد به بنیاد اخلاقی اجتماع را زایل نموده و بران شازمان آوری
 نموده و بران آفت زنتقاد از است حقیر خنده آور و شکره است شده در ران
 خانواده اش فتنه بزرگ بد اخلاقی و بکاره گی وجود دارد ظهور میتواند دم از بنیاد ای
 اخلاقی اجتماعی و موازین اخلاق اشده بزند. آیا فراموش کرده است که خانگی فتنه
 چه گسودن است و صفت سکه نجیب معروف طر اصلی و انجام ده که نقشه عملی پر از جعل
 بزرگ از خود آزادی و ضد کرامت استی برای بقای حیات دریم مخوش گونشستی
 و حزب نرود و دیگر اقل خلق و حفظ منافع شعور در افغان شازمانی باشد
 زکس با اسرف بود مشهوره این دلان و کشای دیگر در خانه اشستی توخی دستیار
 در چه یک جنایات نجیب بوستید خانگی و دیگر و پیش خدمت فتنه بودن خلوت نموده
 در اعلان کا سر مضایف تمام مولدین و قواعد اخلاقی را برنگی می گردید آبا نجیب که دم
 از شرافت و حیثیت و اعتبار اخلاقی می زند ظهوری تواند از بی ناموشی آنگه برادر

نجیب رواج
 دهنده فساد اجتماعی

خودش احمدی در برابر دختر مهصوم میراگر خیر انجام داد چشم پوشید میراگر خیر در ابتدا
 با نجیب روابط حسنه داشت و زمانیکه نجیب با فغانه دوستی این زمانه بدنام و غیبی ازدواج
 کرد خیر نجیب را شناخت به باد انتقاد گرفت از خود راند و نجیب برای پوشانیدن مجالس خود در
 پهلوی کارمل که با خیر تعابت شدید داشت قرار گرفت و حتی برای مرگ خیر مستحکم کارمل
 و K.G.B بدون ترور وی را رخنه و نابودش کردند ولی هنوز هم آتش انتقام از خیر در ذماغ
 پر از کینه و حسد و بغض، نجیب شعله ور بود و در پی لذت دخترش برآمد و پلوشه دختر زیبا و
 با استعداد و مهصوم خیر را که صرفاً بشان زده سال داشت برای تعهدت در ماسکو فرستاد
 و آنجا نسبت ذکاوت شش و بیست و یکم گیر این دختر صده از لیسانس و فغانه تقاضای
 ازدواج با ورا داشتند ولی احمدی چون گزینی به زندگی این دختر بازی نمود و زمانیکه برای رخصتی باستانی
 کابل آمد با نجیب طرح نمود که با دختر خیر می خواهد ازدواج نماید، چنانکه نجیب از حلقه بیرون برآمد
 و با قه و غضب گفت: تو خیر نیستی شده که با دختر خیر ازدواج میکنی میدانی آنرا زنده تو خراب می شود
 ما باید از وی انتقام بگیریم. احمدی تن بستنی در ده و حبس با زنش را قدرت نجیب کرد نمودند
 از دواج با دختر خیر شرمناک از خانم خیر که زن عاجز و بیچاره بود بدو با نجیب و مادر کالم نجیب آمد
 تا حیثیت دخترش را جرمه دارش زندگی زن خانواده کالم به ندای مادرش گوشت فرم داده
 و دختر خیر تقریباً اعصاب خود را از دست داد و از تحصیل باز ماند و مادرش نیز از غم جان سپرد
 زن میراگر خیر خواهر سلیمان لایق بود و سلیمان لایق به چنان خوش میدید که جلور
 نجیب و احمدی به زندگی خواهرزاده مهصوم و بیست و یکم بازی کردند و نجیب جلور باعث تباهی و بدگویی
 خانواده لایق صری، رهبر و آنها در فلسفه خویش گردید و کوچکترین رسمی نکرد ولی لایق با وجود
 مستخ شده شکوت اختیار نمود و موفق حزی خویش را از آنها بخشید و در پهلوی نجیب قرار گرفت
 و نجیب برای پوشانیدن جنایات خویش خانه خانم خیر را در پهلوی پدرم رفت نمود تا ثابت نماید
 که وی خیانتی را در برابر خیر و خانواده اش مرتکب نشده است مثل اینکه امروز برای پوشانیدن
 وجدان گونیستی خویش در برابر گمره کمر تلوزیون برای فریب و اغوای بیشتر مردمان
 گذشته کمالیستی و نیزنگ بازی آیات مبرکه و احادیث نبوی قرائت مینماید. وی از هر عمل
 خویش بهره برداری شیطانی به نفع خویش مینماید ولی نجیب از عمل غیرتانی در مقابل دختر
 خیر در هدف داشت یکی انتقام از خیر، زمر خیر همیشه از اخلاق ناسازگار نجیب به شواقی
 شرم آور خود نجیب حرف مینزد و در شای نجیب هرگز آرزو نداشت کسی در مینمیش از زن
 زیبا تحصیل یافته، دانشمند و با شخصیت از این خانواده آبروند و با فرصت داشته باشد
 زیرا خودش ازین ناحیه سخت گمبود داشت و همیشه با عقده مندی رنج جانگدازی برد و تحمل
 نمیتوانست احمدی زن با شخصیتی داشته باشد و این عقده در وجود نجیب باعث میشد تا در
 پی آزار و اذیت دیگران شود.

احمدی با زحم و کسالت و شوقی نجیب با دختر دیگری بنام شرمین به عشق بازی پرداخت
 و دختر بیچاره را که چند ماهی از احمدی داشت را که کرد. موصوف در اثر عمل شیطانی خون
 ریزی شدید پیدا نموده که شب شد تا خون اضافی بوی با عقد و بعد از گرفتن خون جدید

دفعه که ویات سفید خویش زیاد گردید وی نیز از تحصیل باز ماند و قربانی حوشبازی رزیدانه
اصحری گردید .

اصحری در پناه قدرت برادر بزرگش بهمیم به کشفکاری که اخلاقی ادامه میداد و دختران
متعددی را یکی یکی دیگر سکاره و تیرانی های خویش میشاخت بعد از شرمین با ناهنجار
دیگری عین لیبستی را شروع نمود وی ناهنجار با ماسیتش از زلفاشتن غمناک گردید بعد از آن
و بنحیب هم چنان از وی حمایت میکرد
بنحیب قبل از رفتن همسر همسر زرد خیزان شریف ، پاک و باورش
حرف میزد و بنحابت و شرافت زن را حق میدانست حتی «کوکی» خواهر خود را از ملکین
کشید تا در محیط ملکین لغزش نکند ولی بعد از رفتن همسر بدکاره و مشرب و نوش قمار
باز از یک خانواده نهایت بلغم ، دیگر برای بنحیب بنحابت و شرافت مطرح نمود و چون جزایمی
خواست همه اعضا مامیل را آورد به مکتوب نوشت ، یا خدام نماید تا دیگران از وی گزران
نباشند و بروی انگشت نهاد نگذارند ، بنیاد اصحری و روشش برادران خوردنش با کوکی
خواهر خود در تحت پرورش قنانه شقی قور رفتند و از آنجا که اصحری شریک و خوش
تیب بود قنانه همواره از برادر شوهر نیز استفاده حلی میگرد و این اخلاق نامحرم و خدیف
کشتات خانواده آنچنان بر دیگر اعضا مامیل تا شرف نفی گذشت که این خانواده بی سواد و پاره
۳ دوران رسیده را تا شهر حد انحرافات خانواده جدوری لغزاند

آیا بنحیب از وی عزتی و دانات اخلاقی خواهر نوبتس کوکی که دست پرورده قنانه شقی
است آگاهی ندارد ؟ خوب می فهمد که غور و خرد است ؟ ولی برای آنکه شریک و صدای کار
شود لذت و سنگری شوهری تنگ کوکی را رتبه جزای می دهد و برای تلافی وضع او را مدت
لباس به شوری شام فرا رفتن کورس های عالی نظامی در بخش خادوم - ک - ک - به شوری اعظم
می نماید ، بعد از بازگشت ویرا با دادن اختیارات بیشتر بنحیب ریش ریاست ۱۲ دوازده خاد
که فرموده کار در قصر جمهوری را نظارت میکند مقرر می نماید ، فرموده نه ذره آورد دارد و نه شهادت
چونکه از قماش انوار مزدور و دواش است بنیاد بنحیب ویرا در گرد و نوای خود بهمی دارد و کوکی
کامش شب که با شکسته زیاده به تعدد قنانه به اعلان وی می بردارد و اکتفا هم می نماید

آیا یک خانواده مسلمان و با عزت و پشتون که بنحیب ادعا میکند باید این چنین
اخلاقی داشته باشد ؟ که هم معیار های شهری بر آرست و نه به معیار های پشتونی و معیار های
وطنی . صف جهان را خلاق متمدن گونش با شکلی آن است . مگر کدام خانواده پشتون
همه کس شهری از مش و روشن دارد ؟ و کدام ریش جمهور و یا کدام وجهت این سطح پایین
شعور نموده است ، آنگاه وجهر مصالحه ملی نتوانست خانواده خود را اسیم کشد و بر آستین درشتی
چگالی نمید آید ملت را شهری خواهر کوکوت . بنحیب نه تنها خواهر برادران نادان و فرصت طلب
خویش را تا باشد لیبستی جرین نماید و سقوط دارد و پدر را به شو استفاده کتاید که
فدرالته لیکر کاگش در شیم کتایی لیکر عمه اش را نیز تسوی کرد که زمانی را به عقد ازدواج
در آورد که همه قاشن قنانه کاشمش باشد

از همین جهت نوزاد شیرکاکایم خانگی از تمامه های هرات ننداری گرفت و اسمش را اختیار کرده
 و با خواهر بزرگترش عصمت از شهر هرات شغل دایمی رسیدن در صحنه هرات ننداری را داشتند
 و از صحنه بدکاره های مشهور هراتی بودند عصمت با تمام زشتی معسود و جزال ملل آما معاون
 رئیس شورای انقلابی کارمل بود و این زن بشود را بجهت معاونه ریاست کورستان مقرر
 نمودند که شود استفاده های زیاد از شیر و لبنش و مولد غذائی امدادی اطفال بودستان نموده
 و آنرا بازار برای فروش میکشید

اختیار بارخت از نند بخت کلفت و ندیمه فغانه است می نندک برداری میکرد و فغانه
 هرگز نمی خواست نجیب در نیک محیط علمی و فرهنگی و سیاسی با زنان دانشمند و با شخصیت مواجه باشد تا
 کمپوزی های وی بیشتر نمایان نگردد. همیشه دور بود و خود و نایب نجیب را بر از زنان زکنت
 و کرم نموده بود
 نجیب بر عادت نزدیکش با نجیب از همان او ان طفولیت بسیاری اوقات را از دار و شیر نیک با
 اخلاقی های وی بود او نیز از می ط ذوق و سلیقه زن گرفتن تقلید بوزینه دار از نجیب کرد و با
 وجودیکه همیشه خوب و با عفت از نایب کاکایش گرفته بود همیشه دومی را از میان زنان بدکاره
 و دارای شایسته بدنام که در رادیو افغانستان کار میکردیم عقد ازدواج در آورد و برای نجیب
 ثابت کرد که در می غری و دون همی هم بیان دهم مستلک او است

نجیب نه تنها برای مردی خانواده زن های بدکاره را آرزو میکرد حتی برای بادی گارد که این
 نیز تصدیق نمود تا چنین خانم که ازدواج نمایند نجیب خانم طلاق شده و از کمال سید را که نامش
 مشهوره جلال، همتا و دختر کاکای فغانه است می شود و فغانه بسیاری اوقات در خانه سوی با
 مردان نامش چون مجید، افغان، مجید منصور، عبداله اتحادی، یونس

نایب ملکبار و عبداله شیره آرزوی ط به بدکاره های پرداخت، برای نجیب، بادی گارد خوش
 و لطیف روابط زناشویی داده بود زیرا کسی حاضر به ازدواج با وی نمی شد چون آن عصره بی شوهر
 مانده بود و نجیب میگفت: «من در مقابل مشوره همیشه احتیاط مسؤلیت میبستم باید از جهالت
 حق از نا حقتم او را کمک نایم» مشهوره «جلال» هنگامیکه هنوز شوهر داشت با «چیل»
 آواز خوان روابط همیشگی داشت و روی همین مملو بود که کان سید، او را طلاق کرد
 او زینت نهایت کرم و انون نجیب او را بخت رفت روابط خارجی وزارت صحت عامه بدون
 هیچ گونه استحقاق مقرر نموده است. خویش خوری و تقصیرات نسبتی های دولتی در میان افراد
 بدون استعداد و نالایق نایب صبر اشراج و نجیب محل دینار است که نجیب را شایسته روی می شمارد تا کمال
 وی همیشه خویش خوری را محکوم میکرد و کمال خودش به عین غل می بردارد

دین شریعت نجیب است خودش خود را در خانه که برای انجام نسبتی که در دولت های اخلاقی
 ساخته بود و صفا تمام خانه المیون مقابل شه حدی یاد میشد هنگام فراغت از کار دولتی
 توسط و دشمنی کار در آنجا به عیش و نوش و خوش گذرانی میبرد و دخت
 در شان ۱۳۶۲ طی توفه ای از جانب نجیب در یکی از خانه های خار در وزیرالکرخان مقابل لولان
 دلدوس من و همسرم بار و طفلم تحت نظارت و بازر داشت قرار گرفتیم از بدین ماستدین و مخالفین این خانه اش را از منبر متعجبی کرده بودند

و پیوسته می پرسیدند که اگر ما قرابتی با نجیب داشتیم چه اثرش را ما را نمی شناسند و در باره ی
کدام و سخاوت عیاشی و شب نشینی های ایشان درین خانه حضورند اشتیم و چرا تا این حد تفاوت کلی
بین ما از هر کجا موجود است .

ولی تفتیش و تحقیق درین خانه برای ما نیز جزا و وظیفه گسسته بود و به اشهر در نجیبی بی برده
خانه شان و شنیدیم این خانه مردمان ساده دل و بیچاره بوده روی کمبورتی
بدانجا کشانده شده بودند و عقده های زیاد از قبایلی های می فرود آمدند و ما موافقت طایفه
خاد داشتند مخصوصاً یکی از آن مستخدمین که بسیارش نیز -

در یکی از جهات ناپدید شده بود و هیچ کس خود را مسئول باز یافتن برده و
پانزده آن نمیدانست و بگریه های او اشتک های پیر مرد کس با شیخ نمی گفت من او را پیوسته سلی
میدادم وی نیز قصه های نجیبی از این خانه میگردد . این خانه دارای اتاق های فراوان ، حوض آبیاری
حمام تنونا و همین های قشنگ با میدان های شیوری بود در داخل تعمیر در قسمت وسط و جلوه
مربع شکلی قرار داشت که اطراف آنرا اتاق های متعددی مفروش با عالی ترین مبیل و فرنی
و مالین های موری فرا گرفته بود . دو اتاق همیشه درش قفل بود و کلیدی اجازه باز کردن آنرا
نداشت کلید نزد صلاح الدین می بود و صرف از پشت کلینک های آن که کمی برده عقب رفته
بود داخل اتاق بوضاحت معلوم میشد در داخل خانه که تخت خواب دو نفره با میز آرایش زنانه
که روی آن پر از لوازم آرایش و عطریات گوناگون بود مرا به تعجب انداخت و از آن پیر مرد
پرسیدم که اینها متعلق به کس است ؟ گفت در این اتاق قفل است و این اتاق از دوش صاحب
خاد (نجیب) است و آن اتاق دیگر از آقای یوسفی استیاریش است بعضی اوقات اتاق های
دیگر همان های قبایلی می آیند و در آنجا نجیب با شیخان لایق اینجا آمده برایشان بندهای کوت
و کلید میدهند .

گفتم برای چه ؟ گفت برای اینکه از ایشان جانب داری کنند خیلی پول مصرف کنند
و اگر کدام همان خاص قبایلی نباشد در آنجا صاحب نجیب با جیب جان اینجا کار خصوصی دارند
الته بیان زن دیگر را توضیح می آورد ولی مثل جیب جان زیبا نیستند ولی روزی دیگر تمام
تا میل کوهستانی با خانم کی ایشان اینجا آمده گوسفند میکشند و لباس میکند و در آن
می نوشتند بعضی هم زنان و مردان با او تر صاحب نجیب در حمام تنونا یکجا برهنه می شوند زمانه
آخر شده و پیر مرد روی خاک میضاد و توبه میکرد و میگفت زنها بیگانه و مرد های بیگانه
یکجا برهنه در حمام . . . بیا به خدا .

پیر مرد از جیب پرسید حرف میزد در آنجا جیب کوهستانی را قبلاً شنیده
بودم ولی اینبار به حقیقت می پیوست .

جیب زن فوق العاده جذاب و زیبایی بود با کمالات عالی و ذکاوت نسبی
نجیب میخواست وی را به هم شهری بگرد ولی نسبت اینکه همسر در کت است و درین
شوروی اجازه ندادند به هم شهری دیگری معاشرت و زود نجیب کت اما رفیق نبی کوهستانی
بود از برادرش ولی کوهستانی که خانم انگلیسی داشت اتفاقاً نمود تا جیب زیبا از او اج

نماید و اکثر وی پول طلاق و مصارف اطفال خود را از نجیب گرفت و خانم انگلیسی را طلاق داد و
 طلق شد و نجیب با حبیب از دواج نمود بعد از آن وی بیکت رئیس سفاحانه رفت و در آنجا بیکت
 رئیس دیپوئی ادویه مقرر گردیدند که نبی دیپوئی را تاراج کرد و صد که هزار افغانی سود استفاده
 نمود. هر چنان شیای کوهستانی خواهر نبی تازه از رسته ای آملو با عسکر گری و رمایت
 با حبیب دل از کف نجیب ربود و مدت نجیب با وی عشق بازی کرد و بلاخره قادر میاخیل
 را مجبور ساخت تا با وی ازدواج نماید تا در میاخیل بعد از ازدواج با سلیما کوهستانی از زاری
 های پلید آگاه می حاصل کرد و با رانخانه پدرش فرستاد و حاضر به طلاق وی گردید ولی نجیب به
 حیرت شنیدن این خبر تا در میاخیل رانده در وزارت دفاع بیکت معاون وزیر دفاع افغانی و طف
 می نمود زیرا که رسته و شش نمود و تحت فشار قرار داد تا در بلال می غری از نجیب مغذرت خواست
 دوباره با شیما آشتی نمود و بعد رسته تورن جزای گرفت و کار و بارش باطل گرفت.

معیاری ترقت هوکی و قدرت از جانب نجیب برای همه روشن شده بود.
 شیما کوهستانی اولین و آخرین معشوقه نجیب نبود بلکه نجیب می خواست همانطور که در عریه
 جوئی و شرب خوری مانند شتابین با همگس متبق میداد. در عشق بازی و شب زنده داری
 با زبان سست عنصر و بکاره نیمی خواست رکاب تا می نماید تا رکاب در شتابین با دار جنایت پیش
 روی اش را بشکند تا او با استفاده از زن و مرد خانواده کوهستانی به پیشبرد امسال خلی
 و اطفای نفس شیر شیطانی خویش می پرداخت. گاهی از خواهر نبی کوهستانی استفاده می نمود
 و گاهی خانم نبی کوهستانی با حبیب نام داشت به ما آردادن تن گوشت الود خویش دعوت می کرد
 و زمانی در عوض دادن کرش های دولتی و امتیازات بیشتر در قدرت خاد به نبی کوهستانی و کلابی
 کوهستانی و وی کوهستانی از تن و وجود خانم های همزه وی شکیست آنها بهره می گرفتند، تنور
 نامیس کوهستانی را داغ بود و نجیب به تنورشان عزیزم میرفت.

نبی کوهستانی رئیس مقتدر دیپوئی ادویه وزارت صحت نامه گردید که صد که هزار افغانی
 در موارد مختلف رشوه شتابی کرد. اما کتبی نمیتوانست در مقابلش چیزی بزند تا کار به چایلوئس
 خوش خدمت و بیگس کننده زبان زنگارنگ به دربار نجیب بود. برادر کوهلیس کارای کوهستانی
 رئیس با صلاحیت و قدرت مند در خاد گردید که در اکثر موارد به دستور شخصی خویش افراد و اشخاص
 را تحت تعقیب می گرفت و زندانی می ساخت و مجازات میکرد با تمام بی درسی و بیستواری خویش
 چونکه در صدها مهربان در بار رئیس آدمک آن خاد بود و در خوش خدمتی و خوش رقص همراه با
 برادر بزرگش بابی ایامی وی حیای بر تمام شونات عزت و شرف اشانی با گذاشتند و به
 زندگی زناخت آمیز ادامه میدهند

نجیب نه تنها بودجه ملت بیچاره را در پای عیاشی های خود نامسئول و زرقای شرفیاش
 ریخت بلکه پول های شش ماه آردی را برای حفظ و نگهداشتن بلوچ و
 پشتونستانی های داخل پاکستان و داخل افغانستان نیز همانند مصرف میباشند چنانچه
 اصل ختمک و امام علی نازش و غیره نیز کمونست باکراقت و غیره بخش مرئی رهبر بلوچ که را
 در کابل با مصارف گزافی حفظ و حمایت نماید برای همه خانه های مجمل و بزرگ در
 وزیرا کربان لغور جداگانه با مالس های موری و مومل و فرنیج فوق العاده عالی و گاردها حفظ و چندین
 حافظ باش و نظ خدمت و آشنی تعیین کرده همگرا در آری نیز که می ضد کلوله بوده و مصارف این
 سه رهبر فراری پاکستان نیز تقدیر کار باج بخت بپوشه غیر بخش مرئی که یک و غیره است
 زیاده داشت نجیب و غیره را با مصارف بودجه خود در انگلستان برای تحصیل فرستاد
 و استرین غیر بخش مرئی هر یک مورت های لاکس و آفرین مال را شور میزند و هر دختری
 و خدمت میکنند افغان را که می خود استند از شرکت زور در مورت انراخته با خود میبرند
 چنانچه چندین نامیل از جنایات استرین غیر بخش مرئی شکایتی کردند و حتی برادر علی ازین دختران
 در حالت دفاع از خواهرش توسط استرین بزرگ غیر بخش مرئی قتل شدند ولی هیچ ارگانی
 جرئت پیش از انداخت که چرا استرین جنایت پیشه غیر بخش مرئی از آن صرف مرئی بمانند
 شهزاده دار در سر زمین که بر خانه مورد تاراج بیگاران رومی قرار گرفته است و مردمان بیچاره آن
 که از فقر و گرسنگی در حالت مرگ و نابودی قرار دارند حکم والی بنامند و پول های گزافی صرف این
 باره نوشتن بلوچی میگرد و حتی چندین جوان افغان همچنین باری گارد برای حفظ این جنایتکاران
 استخدام شده و از بودجه ملت معاش میگیرند

نجیب نه تنها برای زرقای شخصی و نامیل های ریگان و طانوره نامتد زرش
 امتیازات می دهد و حق راییل بود بلکه برای برادر و خواهرش چنان امتیازات غزنی می میداد
 که تمام باشندگان میکوریان از آن نگاه کامل دارند
 ریاست خاد در حدود پهنه عرازه مورت لاکس نیز د اودی از آلمان غرب
 خریداری نمود و در حدود بیشتر از بیست مورت آزا اصدوزی دروشان جهت فراگیری در لوزی
 چندین بار صدمه زده و هر بار مورت نوی دیگری را جهت اغوا و فریب دختران به مالش میگذراند
 و هرگز نجیب این رهبر ملی غنی نقت پول این مورت را ز بودجه ملت گزشتند و با برحقه است و بدانند
 حتی برادر اش از آن سوء استفاده شود بنامند

نجیب یک عده جوانانی را که خدمت عشکری نمیکردند ایشان را برای نظ خدمت نامیل های
 کار بست تعیین نموده بود و برای مادر و خواهرش نیز دولفرا ایشان را جهت آشنی و نگهداری
 اطفال و چهار نفر دیگر را برای حفظ و حمایت ایشان مستلح در خانه نگهداشت و آن دو
 نفر مستخدمین که بعد از هر چند ما تبدیل میشدند چنان وضع رقتباری میداشتند که همه آنکی
 میکوریان و حتی به بعضی ایشان گریه میکردند
 ما در نجیب ایشان را گزشتند تا میکورد چوب میزد و لست و گنگ می نمود
 و از صرف میزدند میگفت بر چه سر را می لایم که یا شمارا در زندان بپیکری بفرستند به اتهام لایند

با شش در دست درید و تحریک کنید و با شما را به جهبه بفرستند که اسرار شما را بکشند و بسیار از
لوازم آنها را میترسیدند و آن خانه لغتی را از جهبه و شش را برادران بیگانه مجاهد شکنجه میزدند
بلیغی در طالت ناگزیری میپرسند .

در یکی از روزها که خدمت از وزیر ایالتان ما درم میگذشتیم دیدم یک عده افراد جمع شده
و در اتاق کوچکی که در منزل اول ... برای جواریان موصوف داده شده بود
موصوف گفتند بوده است و دستها میبندند .

« خاین های کالم ، اگر دست میبندیم این مری های کلاشنکوف را در شکم ما در یک
حالی میگردیم ، خودتس بجهت های دیوانه خود را به شوروی و کیوبا میفرستند و ما را در جهبه و مزدوری
زمانیکه مرا دیدند خاموش کردند و میبنداشتند که من نیز از ایشان متفرم و کاملاً ماضی
همترم برای آن شخصانه بگامی میکرد و میخواستند با ما در دل نمایند و بعضی راز های شیف خانواده
را برایم قصه کنند . ایشان مرا داخل اتاق بزنند دیدم میرویش پسر جوان و شش
که در اخلاق و شرافت و ادب خدین شال نجیب را در من میدهند و کفیلات عالی در دست در حالت
مرگ و زندگی در دست و گریبانست و شش و یا نام خود را به شیم برق بشتر و خود را برق داده
و نهضای دیگرش برق را قطع نموده و بجایش داده بودند میرویش در حالیکه زلفش چون لیس سفید
شسته بود گریه میکرد ، با دیدن من از شش بلند شد و بر چه تفنگ رفتن را با یک عده آنها می
بهرد و شش و میخواست در شش خود بردگی رفیق وی با چاکل کتی و ششوت بر چه راند
شش گرفت ، میرویش شش میرکت و میگفت : چاتم به لب شیده من از یک خانواده آبرو مند
هستم ، تحصیل کرده ام ولی همه روزه ما در و خواهر نجیب مرا بدرو ما در گفته ششام میدهند و شکم نمهند
و زمان میدهند و هر روز باید پارچه های پر از ادرار و مواد ناپاکه دختر کوچک خواهر نجیب را بسویم
مگر این کار من نیست و در غیر آن مرا جهبه میفرستند ، من می خواهم بگرم مرگ خود را با این
زندگی شرف دردم ، برای او تسلی ادم و تقتم « برو فرار کن » گفت : شما فرار میکردید و شش
کرید شما را بنزدان انگلند به خانم و اطالت کوچکترین و صحنی نگردند حتی میخواستند خانم و اطالت
را بکشند آیا عین رحم میکنند ؟

چند روز بعد از آن فرمانده مستور پیوستیم و ندانستیم شش نوست میرویش چه شد و میرویش
و بیلوان اولین و آخرین قربانی بودند این دستان تکروری خانواده نجیب بود .
نجیب شش در تن به انواع و اقسام مختلف به شکلی های مردم پرداخت ، یکی از صده
به حانه ترین و نا جوانمردانه ترین شش را که نجیب قتل توریالی شش قدری خراط است .
صحنه غور به نجیب یک تعداد جوانان و زنان بدکاره را برای اجرای و کالیف جاتوشی در
خانه داشته بود شعی میگرد یک تعداد چاکل شش حوفه کی را نیز جلب و جذب نموده در مواقع
لازم از ایشان استفاده نماید نباید ، تور بجهت قدری توجه نجیب را جلب نمود ، شود در قدم

اول از براهت وی برای گشتن مخالفین استفاده نماید و در قدم ثانی تور جزئی در مورد همسر نجیب داشت و این داشته را در هرگی با براهت و حیات بیان میکرد و وی نجیب کی خواست این رازهای پلید که قدرت را از شر او ببرد بگوید چه بهتر که این رازهای گناه آور بر زبان قدر خاتوش گردد.
تور بچه قندی کی بود؟

تور بانی شیر نظام الدین خان مشهور به قندی خیاط در شهر نو عقب زمین بنداری شکونت داشتند تور با این طواری به چاقو کشی شهرت داشت و بخاطر همین شغل او را از دست اشتغال اخراج کردند ولی طوق ادعای گشتن تور را می شناسند تور هیچ کار بر رخ بنویسایان و مستضعفین چاقو کشیده بود بلکه همگانه بر طالان و زورگویان می تازید و از حقوق حق بیچاره گان و غریبا دفاع میکرد و این بیانه حضرت جوانمردانه تور را از دیگر چاقو کشان بی هدف و مردم آزار مشتکی میکرد و عده تور بانی را در این حدود می نامیدند و از جوانمردی وی کتبتانها داشتند و در همانکند شتورانت شهر غلغله فعال بود فغانه شایقی در آنجا به قصص و شایقی می برداخت و تور بانی یکی از مشتکیان شان بود که شب در آنجا گفتار فغانه شبی میکرد بعد در هرگی از شایقی که شهر غلغله یاد میکرد، نجیب زمانیکه رئیس خادگرددان عده جوانانیکه قبل از ازدواج با فغانه ارتباطاتی داشتند همه را در اثر توطئه آرزین برد و با بزدان آکلند و عده فدا نمودند ولی اینبار بخت تور قندی فرار شد.

نجیب جویش خاد را بدینال تور فرستاد و تور را شکر نمودن از نجیب جلا در ریاست ظار آوردند و متقابل نیز نجیب با غور خاص نشست و پرسید: «قرمان کدام فرما را می داشتند؟»
نجیب که در موجودیت دو بادی گارد یکی جیسر بادی گارد خودش و دیگری بادی گاردانها در آنجا مطمئن شد شروع بحرف زدن کرد و بعد از مقدمه چرب و نرم گفت:
«تور تو میدانی که ما به وجود عناصر زبردستی چون تو ضرورت داریم»

تور گفت: «من چه کاری میتوانم برای شما انجام دهم؟»
نجیب گفت: «تو بهترین چاقو کش هستی که من میخوانم و میتوانی مصدر خدماتی کنی»
تور با غرور و تکبر و شرف خود گفت:

«با در من قبلا چاقو کشی میکردم ولی حالا از چاقو کشی دست کشیده ام»
نجیب گفت: «حالا بهانه میآوری که با من همکاری کنی تو از چه وقت بدینطرف از چاقو کشی دست کشیدی»

تور گفت: «از همان زمانیکه فغانه حاجت از رقص های استهزایی در شایقی کردی در شهر غلغله دست کشیدم من نیز از چاقو کشی دست کشیدم هر دو از شغل خود استعفاء داریم»
این جملات تور چنان کفر نجیب را در آورد که وحشیانه و بلا درنگی تصفیه را بهرین کشید و آتش پستی تور را هدف گرفت و با یک غیر مری تور از جوگی بائین افتاد و همان دم مردانه جان سپرد.
حسب تصور را در نقطه نامعلومی برزند و محض کردند و اکنون کسی نمی داند در کجاست

روز که از تور خبری شد و هیچ کس نمیدانست که در ولایت گجرات نامی چندین بار برآید
 مراجعه کردند و کسی از حق توفی نگذاشتند که هر دو ای نجیب دروغ میگفت که تور بزرگ است ممکن
 در پلخری باشد تمام زندانها را گشتند و کسی از تور نیافتند. زمانیکه اختلالات بین کابل
 و نجیب اوج گرفت باری گارد انحصاری که از روز قتل هم برای جیش باری گارد نجیب در همان مکان
 بود جریان قتل تور را برای انحصاری و کسب قصه نموده و کسب کسب این قصه را با بظنات
 آن بمن و دیگران حکایت کرد و ضمناً تور خسته باری شفیع و اما خسته نذر احمد نور بود.
 آنکه نور و باری از جریان قتل قبلاً آگاهی داشتند و کسب کسب موقوف خویش شکوت نموده
 بودند با لاف روزی باری شفیع و اعتد را بخواهر تور گفت و خواهرش برای بدر قصه نمود که
 در بدستان کشف نجیب قتل شده است زیرا تور از جمیع اختلالات آن نجیب حرف نمیزد دیگر
 وجود تور برای نجیب غیر قابل تحمل شده بود بدین ترتیب مرگ فرزندان همان دم شکسته نمود
 و جان سپرد مرگ تور و پدرش بیکانه بیداد و حشمانه نجیب نبوده بلکه فرزندان هموارشان
 بینه را بجرم جنایات خویش بازش و صیل ثو ناگون از بین برده و قتل شده است.
 ولی روزگاری جوانان و حشمانه که چون نجیب فرو خواهد شد و در آرامش بعد از جوانان
 به جنایات فراموش ناشدنی خویش که با خون ملتی نقش تاریخ است خواهد اندیشید که اینهمه
 روشن بودن، اینهمه وطن فراموشی و اینهمه گشتن و تبااهی ملتی کما هو فی کس کما هو فی کس
 آثار آنهمه گشتن و روحت و تبااهی میون که از آن را از آنهمه گزشتن درین خصصت

قبیلوی خود میداند
 آیا دشمن در نمازها در روئس را چه خواهد نامید و اطلاق چه نوع کردی خواهد کرد و در
 معیار کدام وجدان خواهد شجید

نجیب از آنکه به شوری عشق و علاقه مفراطت شوری را : وطن اول خویش دانسته
 و بسیاری اوقات بخاطر کردن نفس زلفان و شوری را پیش نهاد میکرد. نجیب با دشمنان دو چیز
 یکی پیوسته « دومی آن «اوست» که دفتر معیوب و بیماری بود و مدت درنگی از بیمارستانهای پاریس
 تحت تدابیر و عمل جراحی تدریجاً گرفت و خانم شش نیز مورد عمل شد. و واقع شده و دیگر نمی توانست
 مطابق خواست نجیب عمل جراحی بدینا بیاورد. نجیب را رنج میدادند و خانم شش را جهت آوردن
 بیکه (ویچر) به شتر زمین خوشبختی می نمود. شوری فرستاد. خورش و همه اعضای نامسلی
 دانند که این است فرات میر و معانی برای این استون با غرت ما آورد.

زیربانی خواهرزاده ام حکایت میکند : « زمانیکه فغانه خانم نجیب به شوری جهت تدابیر فغانه
 بود بعد از تدابیر و تقصیر دوباره بازگشت. مایل با مایم (مقصود نجیب است) متوجه شد که خانم شش حامله دارا داشته
 است چند روزی با فغانه شریکوار است و کسب کسب باری فراموش کرد و زمانیکه خانم شش متولد گشت دید که
 دختر بی باقی آنی و مولای طوری بدینا آمده است ناخنده و غمگین گفت فرق نمی کند ثمره دوستی و فغان
 شوری است و اضافه کرد ما حاضر هستیم نام زندگی خویش را قربانی این دوستی می کنیم »

نجیب این حرامزاده هشتم آنی را در فعل گرفت و استنش را پیشکش کرد است
 مشکا در شان پشتو بگند معنی دارد و واقعاً دوستی زلفان شوری برخ نجیب بگند زد و در

بمقام جدید رهبری حزبی و دولتی بالا کشید در حالیکه پدرش یکی از مشاوریان شوروی بوده که برای گرفتن
 مصونیت همشون با وی در کمره سینه رفته بود و اینست افتخار بزرگ رهبر مصالحه ملی که مشکارا
 منجبت مدال کمره کشتی افغان شوروی بر شپسین زخمی ربر سینه منزند -
 وای بجان ملتیکه چنین رهبری دارد که نه بر نوا میس ملی با بتدبیرت و نه بر ناموسش خودش .